فهرست مطالب

فهرست مطالب..... ۳

- كِتَابُ الْحُدُودِ (وَ فِيهِ فُصُولٌ) ۵

كتاب حدود و در آن چند فصل وجود دارد. ۵

(الْأَوَّلُ فِي) حَدِّ (الزِّنَا) فصل نخست در بارهی [حدّ] زنا است..... ٦

الْفَصْلُ الثَّانِيُ: فِي الْقَذْفِ فصل دوم: در بارهی قذف است..... ۳۲

الْفَصْلُ الثَّالِثُ فِي الشُّرْبِ فصل سوم: در مورد نوشیدن مست‌کنندههاست ٤٦

(الْفَصْلُ الْرَّابِعُ فِي السَّرِقَةِ) فصل چهارم: در سرقت است..... ٥٤

الْفَصْلُ الخَامِسُ: فِي الْمُحَارَبَةِ فصل پنجم: در مورد مُحاربه است..... ۷۵

الْفَصْلُ السَّادِسُ: فِي عُقُوبَاتٍ مُتَفَرِّقَ فصل هفتم: در مورد کیفرهای پراکنده میباشد ۸۱

- كِتَابُ الْقِصَاص کتاب قصاص..... ۹۱

(الْفَصْلُ الْأَوَّلُ: فِي قِصَاصِ النَّفْسِ) فصل نخست: در مورد قصاص جان است..... ۹۳

(الْفَصْلُ الثَّانِي: فِي قِصَاصِ الطَّرَفِ) فصل دوّم: در مورد قصاص عضو است..... ۱۱۷

الْفَصْلُ الثَّالِثُ: فِي اللَّوَاحِقِ فصل سوم: در مورد مُلحَقات قصاص است..... ۱۳۰

- كِتَابُ الدِّيَات کتاب دیه‌ها ۱٤٥

الْفَصْلُ الْأَوَّلُ: فِي مَوْرِدِ الدِّيَةِ فصل نخست: در مورد دیه‌ها است ۱٤٦

الْفَصْلُ الثَّانِي: فِي التَّقْدِيرَاتِ فصل دوم: در اندازهی دیهها است..... ۱۷۳

الْفَصْلُ الثَّالِثُ: فِي الشِّجَاجِ وَ تَوَابِعِهَا فصل سوم: در مورد زخم‌های سَر و صورت و توابع و متفرّعات آن است..... ۱۹۶

الْفَصْلُ الرَّابِعُ: فِي التَّوَابِعِ، وَ هِيَ أَرْبَعَةٌ فصل چهارم: در توابع، و آن شامل چهار مبحث است ۲۰۱

فرهنگنامه‌ی اصطلاحات..... ۲۱۳



كِتَابُ الْحُدُودِ (وَ فِيهِ فُصُولٌ)

كتاب حدود و در آن چند فصل وجود دارد.



(اَلْأَوَّلُ فِی) حَدِّ (الزِّنَا)

فصل نخست در باره‌ی [حدّ] زنا است

[حَدّ: در لغت به معنی منع، و عقوبت است. در اصطلاح عبارت است از عُقُوبت و کیفر جنایـات و گناهان، که کَمیّت و اندازه‌ی آن را شارع، معیّن کـرده اسـت، ماننـد حـدّ زنـا و حـد میگساری. وجه مناسبت معنای شرعی با لُغَوی آن است که چنین کیفری معمولاً سـبب منـع مردم از انجام کارهای خلاف و یا مانع از بازگشت دوباره‌ی مُتَخَلِّف، بـه کـار خلافـی کـه کرده است، می‌شود. حَدّ در برابر تَعْزیر است].

(وَ هُوَ) أَيِ الزِّنَا (إِيلَاجُ) أَيْ: إِدْخَالُ الذَّكَرِ (الْبَالِغِ الْعَاقِلِ فِي فَرْجِ امْرَأَةٍ)، بَلْ مُطْلَقِ الْأُنْثَىٰ، قُبُلاً أَوْ دُبُراً (مُحَرَّمَةٍ عَلَيْهِ، مِنْ غَيْرِ عَقْدٍ) نِكَاحٍ بَيْنَهُمَا (وَ لَا شُبْهَةٍ) مُوجِبَةٍ لِاعْتِقَادِ الْحِلِّ (قَدْرَ الْحَشَفَةِ، عَالِماً) بِالتَّحْرِيمِ (مُخْتَاراً) فِي الْفِعْلِ.

و زنا عبارت است از وارد کردن مردِ بالغِ عاقل، به اندازه‌ی سَرِ آلت تناسلی در فَرج زن، [بلکه مطلق جنس مؤنّث است، خواه از جلو باشد یا عقب]، به طوری که آن زن بر او حرام باشد، بدون آن‌که عُلْقه‌ی زوجیّت [و عقد نکاحی میان آن دو بوده باشد، خواه به عقد دائم یا عقد موقت]، و [نیز عمل مزبور] بدون شُبهه [ای که موجب اعتقاد به حلال بودنِ نزدیکی باشد، واقع شده باشد]، در حالی که زناکننده [در هنگام نزدیکی]، عالم و آگاه [به حرمت و غیرمشروع بودن آن عملِ ارتکابی باشد، بنابراین اگر به دلیل تازه مسلمان بودن، نداند که این عمل حرام است، زناکار محسوب نمی‌شود]. و [نیز] از روی اختیار، آن فعل از وی صادر شود.

[مراد از لفظ «مُحَرَّمَه»، حرمت ذاتی زن بر مرد است، نه حرمت عارضی، مثل حرمت نزدیکی شوهر با زن در ایّام عادت زنانگی، یا در حال اِحْرام و اعتکاف که عارضی است. و مراد از فَرْج، مطلق شرمگاه است، از اینرو شامل عضو جلو و عقب زن می‌شود].

فَهُنَا قُيُودٌ:

در مورد تحقق زنا، قیودی وجود دارد:

أَحَدُهَا: الْإِيلَاجُ؛ فَلَا يَتَحَقَّقُ الزِّنَا بِدُونِهِ كَالتَّفْخِيذِ وَ غَيْرِهِ، وَ إِنْ كَانَ مُحَرَّماً يُوجِبُ التَّعْزِيرَ.

قید نخست: داخل کردن آلت تناسلی؛ از این رو بدون آن، همچون انجام تَفْخِیذ و غیر آن، زنا محقق نمی‌شود، اگرچه این عمل حرام بوده و انجام آن موجب تعزیر می‌باشد.

[تَفخِیْذ: بهره‌بردن و إِسْتِمْتَاع جنسی از ران دیگری، به مانند مالیدن آلت تناسلی به آن. تفخیذ مرد با زن بیگانه، زنا محسوب نمی‌شود، لیکن حرام و موجب تعزیر است].

ثَانِيهَا: كَوْنُهُ مِنْ الْبَالِغِ؛ فَلَوْ أَوْلَجَ الصَّبِيُّ، أُدِّبَ خَاصَّة.

قید دوّم: عمل باید توسط مرد بالغ باشد، بنابراین اگر پسربچه‌ای آلت خود را در آلت تناسلی زن وارد کند، فقط تأدیب می‌شود.

ثَالِثُهَا: كَوْنُهُ عَاقِلاً؛ فَلَا يُحَدُّ الْمَجْنُونُ عَلَى الْأَقْوَىٰ، لِارْتِفَاعِ الْقَلَمِ عَنْهُ.

قید سوّم: دخول کننده باید عاقل باشد؛ از این رو بنابر قوی‌ترین نظر میان فقها، بر دیوانه حدّ زنا جاری نمی‌شود، زیرا قلم تکلیف از او برداشته شده است.

رَابِعُهَا: كَوْنُ الْإِيلَاجِ فِي فَرْجِهَا؛ فَلَا عِبْرَةَ بِإِيلَاجِهِ فِي غَيْرِهِ مِنْ الْمَنَافِذِ، وَ إِنْ حَصَلَ بِهِ الشَّهْوَةُ وَ الْإِنْزَالُ. وَ الْمُرَادُ بِالْفَرْجِ، الْعَوْرَةُ، فَيَشْمَلُ الْقُبُلَ وَ الدُّبُرَ، وَ إِنْ كَانَ إِطْلَاقُهُ عَلَى الْقُبُلِ أَغْلَبَ.

قید چهارم: وقوع نزدیکی و دخول در فَرْج زن باشد؛ بنابراین داخل کردن آلت تناسلی در منافذ دیگر بدن، حتّی اگر باعث شهوت و اِنزال گردد، تأثیری ندارد و ملاک تحقق زنا نمی‌باشد.

و مراد از فَرْج، مطلق شرمگاه است، از این‌رو شامل عضو جلو و عقب زن می‌شود، اگرچه اطلاق فَرْج بر جلوی زن بیشتر است.

خَامِسُهَا: كَوْنُهَا امْرَأَةً وَ هِيَ الْبَالِغَةُ تِسْعَ سِنِينَ؛ وَ لَا فَرْقَ فِيهَا بَيْنَ الْعَاقِلَةِ وَ الْمَجْنُونَةِ، الْحَيَّةِ وَ الْمَيِّتَةِ.

قید پنجم: زن باید بالغ باشد؛ یعنی زنی که با او نزدیکی می‌شود، به سنّ نُه سالگی رسیده باشد. و میان زنِ عاقل و دیوانه و نیز مُرْده و زنده، تفاوتی نیست.

سَادِسُهَا: كَوْنُهَا مُحَرَّمَةً عَلَيْهِ؛ فَلَوْ كَانَتْ حَلِيلَةً بِزَوْجِيَّةٍ، لَمْ يَتَحَقَّقِ الزِّنَا.

قید ششم: زن باید بر مرد زناکار، حرام باشد؛ بنابراین اگر به واسطه‌ی زوجیّت بر او حلال باشد، زنا محقّق نمی‌شود.

[مراد از لفظ «مُحَرَّمَه»، حرمت ذاتی زن بر مرد است، نه حرمت عارضی، مثل حرمت نزدیکی شوهر با زن در ایّام عادت زنانگی، یا در حال اِحْرَام و اعتکاف که عارضی است].

سَابِعُهَا: كَوْنُهَا غَيْرَ مَعْقُودٍ عَلَيْهَا، وَ لَا مَأْتِيَّةٍ بِشُبْهَةٍ؛ وَ بِهِ يَخْرُجُ وَطْءُ الزَّوْجَةِ الْمُحَرَّمَةِ لِعَارِضٍ مِمَّا ذُكِرَ، فَلَا يَتَرَتَّبُ عَلَيْهِ الْحَدُّ وَ إِنْ حَرُمَ.

قید هفتم: آن زن در عقد مردِ زناکار نبوده، و در اثر شُبهه نیز با او نزدیکی نکرده باشد؛ با این قید، نزدیکی با زوجه‌ای که در اثر عارض شدن یکی از مواردی که قبلاً بیان شد [مانند بودن زن

در عادت ماهیانه، ایلاء، ظِهار، اِحْرام، اِعْتکاف و روزه] اگرچه نزدیکی شوهر با چنین زنی حرام است، خارج می‌شود، و بر انجام آن، حدِّ زنا مترتب نمی‌گردد، اگرچه عملی حرام و نامشروع است. [وَطْی به شُبْهه (نزدیکی از روی شُبهه): عبارت است از رابطه‌ی جنسی زن و مرد بطور نامشروع، در صورتی که از غیرمشروع بودنِ عمل خود، آگاه نباشند. مثلاً زن و مردی به جهت جهل به مدّت عدّه، به گمان خروج زن از عدّه، با یکدیگر ازدواج و نزدیکی نمایند.

شُبهه به دو طریق زیر حاصل می‌شود:

۱) شبهه‌ی حُکمیّه: و آن در موردی است که شُبهه در اثر جهل به حکم شرعی باشد، مانند آن- که مردی بدون دانستن حکمِ شرعیِ بُطلان نکاح، با زنی که قَبْلاً در زمان شوهردار بودنش با او زنا نموده است، پس از انحلال نکاحِ مزبور با او ازدواج و نزدیکی کند.

۲) شبهه‌ی موضوعیّه: و آن در موردی است که شُبهه در اثر جهل به مِصداق موضوعِ حکم باشد، یعنی مرتکب، حرمتِ شرعی و قانونی زنا را می‌داند، امّا نمی‌داند که عمل او یکی از مصادیقِ حرام شرعی و قانونی است، مانند آن‌که مردی با زنی به تصوّر آن‌که با او نسبتی ندارد، ازدواج و نزدیکی کند، و سپس آشکار گردد که خواهر رضاعیِ زنِ اوست، در فرض مزبور، مرد با آن‌که می‌داند نکاحِ جمعی با خواهرِ رضاعیِ زنش، باطل است، ولی نمی‌داند که او خواهرِ رضاعی زن اوست. نزدیکی که در حال مَستی، خواب، إغماء (بیهوشی) و جنون، محقق گردد، مُلحق به شُبهه شناخته می‌شود].

ثَامِنُهَا: كَوْنُ الْإِيلَاجِ بِقَدْرِ الْحَشَفَةِ فَمَا زَادَ؛ فَلَوْ أَوْلَجَ دُونَ ذَلِكَ، لَمْ يَتَحَقَّقِ الزِّنَا كَمَا لَا يَتَحَقَّقُ الْوَطْءُ.

قید هشتم: وارد کردن آلت تناسلی به اندازه‌ی ختنه‌گاه و بیشتر از آن باشد؛ بنابراین اگر کمتر از این مقدار وارد کند، زنا تحقق نمی‌یابد، چنان‌که نزدیکی نیز محقّق نمی‌شود.

تَاسِعُهَا: كَوْنُهُ عَالِماً بِتَحْرِيمِ الْفِعْلِ؛ فَلَوْ جَهِلَ التَّحْرِيمَ اِبْتِدَاءً لِقُرْبِ عَهْدِهِ بِالدِّينِ، أَوْ لِشُبْهَةٍ، كَمَا لَوْ أَحَلَّتْهُ نَفْسَهَا، فَتَوَهَّمَ الْحِلَّ مَعَ إِمْكَانِهِ فِي حَقِّهِ لَمْ يَكُنْ زَانِياً.

قید نُهم: نزدیکی کننده باید علم به حرمت عمل نزدیکی داشته باشد؛ بنابراین در آغاز به دلیل تازه مسلمانی، نداند که این عمل، حرام است، یا شُبهه‌ای که موجب گُمانِ وی به حلال بودنِ عمل نزدیکی شده است، وجود داشته باشد، مثل آن‌که زنِ بیگانه، خود را در اختیار او گذاشته و استمتاع از خود را برای او حلال نموده باشد، و چنین گُمان و توهّم در مورد آن مرد ممکن باشد، در این صورت آن مرد، زناکار شمرده نمی‌شود.

عَاشِرُهَا: كَوْنُهُ مُخْتَاراً، فَلَوْ أُكْرِهَ عَلَى الزِّنَا، لَمْ يُحَدَّ عَلَىٰ أَصَحِّ الْقَوْلَيْنِ فِي الْفَاعِلِ وَ إِجْمَاعاً فِي الْقَابِلِ.

قید دهم: نزدیکی کننده باید مختار باشد؛ بنابراین اگر کسی به زنا، اکراه شود، بنابر صحیح‌ترین نظر از دو نظر موجود میان فقها، نزدیکی کننده حدّ نمی‌خورد، همان‌طوری که به اجماع فقها، زنِ مُکرَه به زنا، نیز حدّ زنا نمی‌خورد.

[اکراه در اصطلاح عبارت است از تهدید و وادار نمودن دیگری بر انجام دادن فعل یا ترکِ فعلی که مطابق میل و خواسته و رضای او نباشد. میزان تهدید باید به اندازه‌ای باشد که در عقود و ایقاعات، قصد انشا را سلب نکند، و در حقیقت، در اکراه، شخصِ مرتکب، اراده و قصد انجام عمل را دارد، لیکن این کار را به دلیل وجود تهدید از ناحیه‌ی شخص دیگر، و برای گریز از خطری که از ناحیه‌ی تهدیدکننده متوجه وی می‌شود، بدون میل باطنی و رغبت، مرتکب می‌شود. عقد مُکْرَه، غیرنافذ است، مگر آن‌که شخص اکراه شده، پس از برطرف شدن اکراه، رضایت دهد، و آن را تنفیذ نماید. در اجبار، قصد و اختیار نسبت به انجام فعل از ناحیه‌ی مرتکب وجود ندارد].

وَ حَيْثُ اُعْتُبِرَ فِي الزِّنَا انْتِفَاءُ الشُّبْهَةِ، (فَلَوْ تَزَوَّجَ الْأُمَّ أَوْ الْمُحْصَنَةَ) الْمُتَزَوِّجَةَ بِغَيْرِهِ (ظَانّاً الْحِلَّ، فَلَا حَدَّ) عَلَيْهِ لِلشُّبْهَةِ، وَ الْحُدُودُ تُدْرَأُ بِالشُّبُهَاتِ.

[و از آنجا که برای تحقّق زنا، باید نزدیکی از روی شُبهه نباشد]، پس اگر مردی با مادر یا زنِ شوهردار [که در عقدِ نکاح دیگری است]، ازدواج [و نزدیکی] نماید، به گمان آن‌که [ازدواج با آنان] حلال است، هیچ حدّی بر او نیست. [زیرا منشاء گمانِ مرد یا به این است که به تازگی از ادیانِ کفرآمیز به اسلام گرویده است، و یا محل و مکان زندگی او به گونه‌ای بوده است که دسترسی به احکامِ دینی نداشته است، در این صورت، این نکاح از روی شُبهه بوده و با توجه به قاعده‌ی؛ «تُدْرَءُ اَلْحُدُودُ بِالشُّبَهَاتِ»، حدّ زنا بواسطه‌ی شُبهه برداشته می‌شود].

(وَلَا يَكْفِي) فِي تَحَقُّقِ الشُّبْهَةِ الدَّارِئَةِ لِلْحَدِّ (الْعَقْدُ) عَلَى الْمُحَرَّمَةِ (بِمُجَرَّدِهِ)، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَظُنَّ الْحِلَّ إِجْمَاعاً.

و صِرف عقد نکاحِ زنی [که ازدواجش بر او حرام است، به اجماع فقها در تحقق شُبهه‌ای که حدّ زنا را بردارد،]کافی نیست، [بلکه باید به حلال بودن آن عمل، گمان داشته باشد].

(وَ يَتَحَقَّقُ الْإِكْرَاهُ) عَلَى الزِّنَا (فِي الرَّجُلِ) عَلَىٰ أَصَحِّ الْقَوْلَيْنِ (فَيُدْرَأُ الْحَدَّ عَنْهُ بِهِ، كَمَا) يُدْرَأُ (عَنْ الْمَرْأَةِ بِالْإِكْرَاهِ لَهَا)، لِاشْتِرَاكِهِمَا فِي الْمَعْنَى الْمُوجِبِ لِرَفْعِ الْحُكْمِ. وَ رُبَّمَا قِيلَ بِعَدَمِ تَحَقُّقِهِ فِي حَقِّهِ.

و اکراه [به زنا] در مورد مرد، [بنابر صحیح‌ترین نظر میان فقها]، تحقق پیدا می‌کند، و حدِّ زنا به سبب اکراه، از او برداشته می‌شود، چنان‌که در مورد زن، اگر اکراه بر زنا شود، حدّ را برمی‌دارد. [زیرا علت برداشته شدن حدّ زنا در زنِ مُکرَه، اکراه است که این علت در مرد نیز وجود داشته است که موجب سقوط حُکم مجازات می‌گردد. برخی از فقها معتقدند که اکراه بر زنا در حقِ مرد تحقق نمی‌یابد].

(وَ يَثْبُتُ الزِّنَا)فِي طَرَفِ الرَّجُلِ وَ الْمَرْأَةِ (بِالْإِقْرَارِ بِهِ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ مَعَ كَمَالِ الْمُقِرِّ) بِبُلُوغِهِ وَ عَقْلِهِ (وَ اخْتِيَارِهِ). وَ لَا فَرْقَ فِي الصَّبِيِّ بَيْنَ الْمُرَاهِقِ وَ غَيْرِهِ فِي نَفْيِ الْحَدِّ عَنْهُ بِالْإِقْرَار. وَ لَا فِي الْمَجْنُونِ بَيْنَ الْمُطْبِقِ وَ مَنْ يَعْتَوِرُهُ الْجُنُونُ أَدْوَاراً إِذَا وَقَعَ الْإِقْرَارُ حَالَةَ الْجُنُونِ.

و زنا [در جانب مرد و زن] با چهار بار اقرار کردن مرد یا زن در نزد حاکم شرع ثابت می‌شود، [در این صورت محکوم به حدّ زنا خواهد شد، و اگر کمتر از چهار بار اقرار به زنا نماید، تعزیر می‌شود. اقرار] در صورتی [نافذ است] که اقرار کننده، کامل [و دارای اوصافِ بلوغ و عقل بوده]، و از روی اختیار اقرار نموده باشد. [در مورد پسر بچه که اقرار او نافذ نمی‌باشد، بین کودکی که نزدیک به سن بلوغ است و کودکی که تا حدّ بلوغ فاصله‌ی زیادی دارد، تفاوتی نیست، و در هر دو مورد، حدّ از وی ساقط می‌شود، و کسی که دیوانگی او دایمی است با کسی که دیوانگی او ادواری است، و در زمان دیوانگی به زنا اقرار کرده باشد، تفاوتی وجود ندارد، و در هر دو، حدّ زنا از آن‌ها ساقط می‌شود].

نَعَمْ لَوْ أَقَرَّ حَالَ كَمَالِهِ، حُكِمَ عَلَيْهِ. وَ مُقْتَضَىٰ إِطْلَاقِ اشْتِرَاطِ ذَلِكَ: عَدَمُ اشْتِرَاطِ تَعَدُّدِ مَجَالِسِ الْإِقْرَارِ بِحَسَبِ تَعَدُّدِهِ .وَ هُوَ أَصَحُّ الْقَوْلَيْنِ. وَ قِيلَ: يُعْتَبَرُ كَوْنُهُ فِي أَرْبَعَةِ مَجَالِسَ.

البته اگر دیوانه‌ی ادواری در حال سلامتِ عقل، به زنا اقرار کند، اقرارش نافذ و حدّ زنا بر وی جاری می‌شود، [و نیز اقرار کننده دارای قصد باشد].

و مقتضای اطلاق عبارت مصنف که فرمود: اقرار چهار بار می‌باشد، این است که شرط نیست مجلس اقرار، متعدّد باشد. یعنی لازم نیست که چهار بار اقرار، در چهار مجلس جداگانه انجام شود. و این قول، صحیح‌ترین اقوال میان فقهاست. ولی برخی از فقها گفته‌اند: نفوذ اقرارها به شرطی است که در چهار مجلس واقع شوند، و در غیر این صورت، اقرارها نافذ نخواهند بود].

(وَ يَكْفِي) فِي الْإِقْرَارِ بِهِ (إِشَارَةُ الْأَخْرَسِ) الْمُفْهِمَةِ يَقِيناً. وَ يُعْتَبَرُ تَعَدُّدُهَا أَرْبَعاً، كَاللَّفْظِ بِطَرِيقٍ أَوْلَىٰ، وَ لَوْ لَمْ يُفْهِمْهَا الْحَاكِمَ اُعْتُبِرَ الْمُتَرْجِمُ، وَ يَكْفِي اثْنَانِ، لِأَنَّهُمَا شَاهِدَانِ عَلَىٰ إِقْرَارٍ، لَا عَلَى الزِّنَا.

و اشاره کردن شخص لال [در اقرار به زنا، چهار مرتبه] کفایت می‌کند، [به شرط این‌که به طور قطع و یقین، اقرار کردن به زنا را بفهماند، و همان‌گونه که اقرار لفظی، چهار بار است، در مورد اشاره کردن به طریق اولی، شرط است که چهار مرتبه تکرار شود. در صورتی حاکم شرع با زبان اشاره آگاهی نداشته باشد، لازم است که مترجم، مقصود و مراد او را بازگو کند، که در این صورت دو مترجم کفایت می‌کند، زیرا آن‌ها شاهد بر اقرار هستند، نه شاهد بر زنا. و در صورت قدرت و توانایی بر تکلّم، نمی‌تواند با اشاره، اقرار کند].

(وَ لَوْ نَسَبَ) الْمُقِرُّ (الزِّنَا إِلَىٰ امْرَأَةٍ مُعَيَّنَةٍ)، كَأَنْ يَقُولَ: زَنَيْتُ بِفُلَانَةَ (أَوْ نَسَبَتْهُ) الْمَرْأَةُ الْمُقِرَّةُ بِهِ (إِلَىٰ رَجُلٍ مُعَيَّنٍ)، بِأَنْ تَقُولَ: زَنَيْتُ بِفُلَانٍ، (وَجَبَ) عَلَى الْمُقِرِّ (حَدُّ الْقَذْفِ) لِمَنْ نَسَبَهُ إِلَيْهِ (بِأَوَّلِ مَرَّةٍ)، لِأَنَّهُ قَذْفٌ صَرِيحٌ، وَ إِيجَابُهُ الْحَدَّ لَا يَتَوَقَّفُ عَلَىٰ تَعَدُّدِهِ.

و اگر [اقرار کننده‌ی به زنا]، زنای خویش را به زنی معیّن نسبت دهد، [به این صورت که بگوید: من با خانم «الف» زنا کرده‌ام]، یا زنی [که اقرار به زنا می‌کند]، زنا را به مردی معیّن نسبت دهد [و بگوید: من به آقای «ب» زنا داده‌ام]. در هر دو صورت به واسطه‌ی همان اقرار نخست، [به خاطر کسی که نسبت زنا را به او داده است]، حدّ قَذف [۸۰ تازیانه] بر اقرار کننده‌ی به زنا واجب می‌شود. [زیرا عبارات مذکور، به صراحت و روشنی دلالت بر قَذف دارد، و وجوب حدّ قَذف، نیازی به تعدّد قذف نیست].

[**قَذْف: در اصطلاح عبارت است از نسبت دادن شخص مسلمانی را به عمل زنا و یا لواط، خواه مخاطب باشد یا غایب، مثل این‌که قَذْف کننده بگوید: زنا دادی یا زنا نمودی**].

(وَ لَا يَجِبُ) عَلَى الْمُقِرِّ (حَدُّ الزِّنَا) الَّذِي أَقَرَّ بِهِ (إِلَّا بِأَرْبَعِ مَرَّاتٍ)، كَمَا لَوْ لَمْ يَنْسُبْهُ إِلَىٰ مُعَيَّنٍ.

و امّا حدّ زنا [بر اقرار کننده‌ی به زنا] واجب نمی‌شود، مگر آن‌که چهار بار به زنا اقرار کند، [چنان‌که اگر اقرار کننده‌ی به زنا، زنای خود را به فرد معیّنی نسبت ندهد، چنین است].

وَ كَذَا يَثْبُتُ الزِّنَا بِالْبَيِّنَةِ. (وَ لَوْ شَهِدَ بِهِ أَقَلَّ مِنَ النِّصَابِ) الْمُعْتَبَرِ فِيهِ وَ هُوَ أَرْبَعَةُ رِجَالٍ، أَوْ ثَلَاثَةٌ وَ امْرَأَتَانِ أَوْ رَجُلَانِ وَ أَرْبَعُ نِسْوَةٍ (حُدُّوا) أَيْ مَنْ شَهِدَ وَ إِنْ كَانَ وَاحِداً (لِلْفِرْيَةِ)

[و نیز زنا ثابت می‌شود با بیّنه و گواهی دادن، مثلاً چهار گواه مرد عاقل، بالغ و عادل یا سه مرد و دو زن، بر زنا کردن او گواهی دهند]. و اگر کسانی که گواهی به زنا کردن مرد یا زنی می‌دهند، کمتر از حدّ نصاب [معتبر در اثبات زنا که چهار گواه مرد عادل، یا سه گواه مرد و دو گواه زن یا دو گواه مرد و چهار گواه زن باشند، مثلاً سه مرد بر زنای مردی گواهی دهند، بر تمامی گواهان که شهادت بر زنا داده‌اند]، به خاطر تهمت زدن و دروغ گفتن [یعنی اتهام زنا به مسلمان، بدون شهود لازم در جهت اثبات ادّعای خود]، حدّ قَذف [۸۰ تازیانه] جاری می‌شود، [اگرچه در واقع، صادق و راستگو بوده باشد و لو این‌که یک نفر باشد].

(وَ يُشْتَرَطُ) فِي قَبُولِ الشَّهَادَةِ بِهِ (ذِكْرُ الْمُشَاهَدَةِ) لِلْإِيلَاجِ (كَالْمِيلِ فِي الْمُكْحُلَةِ)، فَلَا يَكْفِي الشَّهَادَةَ بِالزِّنَا مُطْلَقاً. نَعَمْ تَكْفِي شَهَادَتُهُمْ بِهِ (مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ بِسَبَبِ التَّحْلِيلِ) بِنَاءً عَلَىٰ أَصَالَةِ عَدَمِهِ (فَلَوْ لَمْ يَذْكُرُوا) فِي شَهَادَتِهِمْ (الْمُعَايَنَةَ، حُدُّوا) لِلْقَذْفِ، دُونَ الْمَشْهُودِ عَلَيْهِ.

و شرط [پذیرفتن گواهی گواهان در زنا]آن است که آنان بگویند وارد کردن [آلت تناسلی مرد در فَرْج زن] را همچون وارد کردن میل در سُرمه‌دان دیده‌اند، [لذا صِرف شهادت دادن گواهانِ به زنا بطور مطلق و بدون این‌که مشاهده کردن را بیان کنند، کافی نیست. البته شهادت آنان به زنا] بدون این‌که از سببی که موجب حلّیّت زن و مرد بر یکدیگر می‌شود، [یعنی چیزی که علّت حلال کردن زن و مرد بر یکدیگر است، از قبیل زوجیّت] علم و آگاهی داشته باشند. [بنابراین تصریح به حرمت آن دو بر یکدیگر شرط نیست، زیرا اصل، عدم وجود سببِ تحلیل است میان آن دو، و

اگر گواهان [در گواهی خود] نگویند که عمل زنا را مشاهده کرده‌ایم، [تمامی آنان به سبب قذف]، حدّ قَذف [۸۰ تازیانه] می‌خورند. [و کسی که علیه او توسط گواهان، گواهی داده شده است، حدّ نمی‌خورد. زیرا زنا در حق او ثابت نشده است].

(وَ لَا بُدَّ) مَعَ ذَلِکَ (مِنْ اتِّفَاقِهِمْ عَلَى الْفِعْلِ الْوَاحِدِ فِي الزَّمَانِ الْوَاحِدِ وَ الْمَكَانِ الْوَاحِدِ، فَلَوِ اخْتَلَفُوا) فِي أَحَدِهَا، بِأَنْ شَهِدَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ وَجْهٍ مَخْصُوصٍ وَ الْبَاقُونَ عَلَىٰ غَيْرِهِ، أَوْ شَهِدَ بَعْضُهُمْ بِالزِّنَا غُدْوَةً وَ الْآخَرُونَ عَشِيَّةً، أَوْ بَعْضُهُمْ فِي زَاوِيَةٍ مَخْصُوصَةٍ، أَوْ بَيْتٍ وَ الْآخَرُونَ فِي غَيْرِهِ (حُدُّوا لِلْقَذْفِ).

و [شرط پذیرفته شدن گواهی گواهان این است که گواهان] باید بر یک [نوع عمل و] فعل، در زمان واحد و مکان واحد [عمل زنا را مشاهده نموده] و بر آن اتفاق نظر داشته باشند، و اگر گواهان [در یکی از این امور] با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند، [علاوه بر این‌که زنا ثابت نمی‌شود]، حدّ قَذف بر تمامی گواهان جاری می‌شود. [مثلاً برخی از گواهان، وقوع فعل را به گونه‌ای و بقیه به گونه‌ی دیگر توصیف کنند، یا بعضی به وقوع زنا در صبح، و بقیّه به وقوع آن در شب، شهادت دهند، یا بعضی از گواهان به وقوع آن در گوشه‌ای مخصوص یا اطاق خاص شهادت داده، و دیگران وقوع آن را در مکان دیگر شهادت دهند].

(وَ لَوْ أَقَامَ بَعْضُهُمُ الشَّهَادَةَ فِي غَيْبَةِ الْبَاقِي، حُدُّوا وَ لَمْ يُرْتَقَبِ الْإِتْمَامُ) لِأَنَّهُ لَا تَأْخِيرَ فِي حَدّ. وَ قَدْ رُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ثَلَاثَةٍ، شَهِدُوا عَلَىٰ رَجُلٍ بِالزِّنَا. فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: " أَيْنَ الرَّابِعُ ؟ فَقَالُوا: الْآنَ يَجِيءُ، فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حُدُّوهُمْ، فَلَيْسَ فِي الْحُدُودِ نَظَرُ سَاعَةٍ ". (فَإِنْ جَاءَ الْآخَرُونَ) بَعْدَ ذَلِکَ (وَ شَهِدُوا، حُدُّوا أَيْضاً) لِفَقْدِ شَرْطِ الْقَبُولِ فِي الْمُتَأَخِّرِ كَالسَّابِقِ.

و اگر برخی از گواهان در غیاب بقیّه‌ی گواهان، به زنا گواهی دهند، بر آنها [که از حدّ نصاب کمتر هستند]، حدّ قَذْف جاری می‌شود و برای کامل کردن حدّ نصابِ گواهان، انتظار کشیده نمی‌شود، [تا دیگر گواهان بیایند، و نصاب لازم را کامل کنند، زیرا اجرای حدّ را، نباید به تأخیر

انداخت، و لحظه‌ای درنگ نمود، و از حضرت امام علی علیه السلام در باره‌ی سه نفری که علیه مردی به زنا شهادت دادند، روایت شده است که حضرت فرمودند: شاهد چهارم کجاست؟ شهود گفتند: الآن حاضر می‌شود. پس حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند:" این سه نفر شاهد را حدّ بزنید، زیرا در اجرای حدّ، لحظه‌ای نباید درنگ کرد "]. پس اگر سایر گواهان [پس از گواهی دادن آن تعداد]، بیایند و گواهی بر زنا دهند، حدّ قَذْف بر آنان نیز جاری می‌شود. [زیرا در گواهان بعدی نیز مانند گواهان پیشین، شرط پذیرش گواهی موجود نمی‌باشد].

(وَ لَا يَقْدَحُ تَقَادُمُ الزِّنَا) الْمَشْهُودَ بِهِ (فِي صِحَّةِ الشَّهَادَةِ) لِلْأَصْلِ

و گذشت زمان [طولانی از زمانی که زنا صورت گرفته است، و اینک گواهان به آن گواهی می‌دهند]، زیانی به صحت و درستی گواهی [گواهان] وارد نمی‌سازد، [و در صورت اثبات زنا، زناکار حدِّ زنا می‌خورد]. زیرا اصلِ اوّلی در گواهی دادن شخص بالغ و عادل، تأثیر و صحّت شهادت است].

(وَ لَا يَسْقُطُ) الْحَدُّ، وَ لَا الشَّهَادَةُ (بِتَصْدِيقِ الزَّانِي الشُّهُودَ وَ لَا بِتَكْذِيبِهِمْ). أَمَّا مَعَ التَّصْدِيقِ فَظَاهِرٌ، وَ أَمَّا مَعَ التَّكْذِيبِ، فَلِأَنَّ تَكْذِيبَ الْمَشْهُودِ عَلَيْهِ لَوْ أَثَّرَ، لَزِمَ تَعْطِيلُ الْأَحْكَامِ

و [حدّ زنا و شهادت شهود]بواسطه‌ی تصدیق و یا تکذیب گواهان توسط شخص زناکار، ساقط نمی‌شود، [و تأثیری در اعتبار و ارزش گواهی گواهان ندارد. امّا در موردی که زناکار، شُهود را تصدیق کند، دلیل آن روشن است، زیرا تصدیقِ زناکار، مُؤیِّد و مُؤکِّد گواهی گواهان است، ولی در موردی که زناکار، شهود را تکذیب کند، دلیلش این است که اگر تکذیب شهود توسط مَشهودٌ عَلَیه مؤثّر و نافذ باشد، و بواسطه‌ی آن حدّ و نیز شهادت ساقط گردد، لازمه‌ی آن تعطیل شدن احکام شرع و دین می‌باشد].

(وَ التَّوْبَةُ قَبْلَ قِيَامِ الْبَيِّنَةِ) عَلَى الزَّانِي (تُسْقِطُ الْحَدَّ) عَنْهُ، جَلْداً كَانَ أَمْ رَجْماً عَلَى الْمَشْهُورِ، لِاشْتِرَاكِهِمَا فِي الْمُقْتَضِي لِلْإِسْقَاطِ، (لَا) إِذَا تَابَ (بَعْدَهَا) فَإِنَّهُ لَا يَسْقُطُ عَلَى الْمَشْهُورِ، لِلْأَصْلِ. وَ قِيلَ : يَتَخَيَّرُ الْإِمَامُ فِي الْعَفْوِ عَنْهُ وَ الْإِقَامَةِ. وَ لَوْ كَانَتْ التَّوْبَةُ قَبْلَ الْإِقْرَارِ، فَأَوْلَى بِالسُّقُوطِ، وَ بَعْدَهُ يَتَخَيَّرُ الْإِمَامُ فِي إِقَامَتِهِ.

و اگر زناکار پیش از گواهی دادنِ گواهان [و پیش از اثبات جُرم] توبه کند، [و ندامت و اصلاح او بر قاضی مُحْرَز شود]، بنابر نظر مشهور میان فقها، حدّ زنا، [خواه تازیانه باشد و خواه سنگسار، از او] ساقط می‌شود، زیرا هر دو مورد در مقتضی ساقط شدن حدّ، که توبه باشد، با هم مشترک هستند. امّا اگر پس از شهادت شهود، توبه کند، [بنابر نظر مشهور میان فقها]، حد زنا ساقط نمی‌شود. [زیرا اصل، عدم ساقط شدن حدّ زنا است. یعنی باقی بودن وجوبِ حدّ زنا را استصحاب می‌کنیم. و طبق نظر برخی از فقها، امام علیه السلام مخیّر است که او را عفو کرده، یا این‌که حدّ بر او جاری سازد. و اگر توبه پیش از اقرار زناکار به زنا باشد، به طریق اولیٰ، حدّ از او ساقط می‌شود. ولی اگر توبه پس از اقرار زناکار به زنا باشد، امام علیه السلام مخیّر است که حد زنا بر زناکار جاری کند، یا او را عفو نماید].

(وَ يَسْقُطُ) الْحَدُّ (بِدَعْوَى الْجَهَالَةِ) بِالتَّحْرِيمِ، (أَوْ الشُّبْهَةِ) بِأَنْ قَالَ: ظَنَنْتُ أَنَّهَا حُلَّتْ بِإِجَارَتِهَا نَفْسَهَا، أَوْ تَحْلِيلِهَا، أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ (مَعَ إِمْكَانِهِمَا) أَيْ الْجَهَالَةِ وَ الشُّبْهَةِ (فِي حَقِّهِ)، فَلَوْ كَانَ مِمَّنْ لَا يُحْتَمَلُ جَهْلُهُ بِمِثْلِ ذَلِكَ، لَمْ يُسْمَعْ.

و [حدّ زنا] ساقط می‌شود اگر زناکار مدّعی شود که علم به حرمت زنا نداشته و یا مدّعی شُبهه شود، [به این صورت بگوید: من گمان می‌کردم که آن زن به واسطه‌ی اجاره دادن خودش به من، و یا بواسطه‌ی حلال کردن خودش و امثال آن، چون ازدواج با زن در عدّه‌ی طلاق بائن (طلاق خُلع و مبارات)، بر من حلال می‌شود]، در صورتی که ادّعای جهل [به حرمت زنا و شُبهه]، در حق مرتکب، امکان داشته باشد، حدّ زنا ساقط می‌شود. [بنابراین اگر مدّعیِ جهلِ به حرمت و شُبهه

از کسانی باشد که احتمال جهل وی نسبت به چنین احکامی، داده نمی‌شود، ادعای او مورد پذیرش واقع نمی‌شود].

(وَ إِذَا ثَبَتَ الزِّنَا عَلَى الْوَجْهِ الْمَذْكُورِ، وَجَبَ الْحَدُّ) عَلَى الزَّانِي

و هرگاه زنا به گونه‌ای که بیان شد [اقرار و اعتراف یا گواهی دادن گواهان بر زنا]، ثابت شود، جاری شدن حدّ زنا [بر زناکار] واجب می‌شود.

وَ هُوَ أَقْسَامٌ ثَمَانِيَةٌ:

و حدّ زنا بر هشت گونه است.

(أَحَدُهَا: الْقَتْلُ بِالسَّيْفِ وَ هُوَ لِلزَّانِي بِالْمَحْرَمِ النَّسَبِي مِنَ النِّسَاءِ، كَالْأُمِّ وَ الْأُخْتِ)، وَ الْعَمَّةِ وَ الْخَالَةِ وَ بِنْتِ الْأَخِ وَ الْأُخْتِ. أَمَّا غَيْرُهُ مِنَ الْمَحَارِمِ بِالْمُصَاهَرَةِ كَبِنْتِ الزَّوْجَةِ وَ أُمِّهَا فَكَغَيْرِهِنَّ مِنَ الْأَجَانِبِ عَلَىٰ مَا يَظْهَرُ مِنَ الْفَتَاوَىٰ.

۱- کشتن با شمشیر، و آن حدّ؛

الف) مردی که با مَحرَم نَسَبی خود زنا کند، مانند مادر و خواهر [و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر. ولی مَحرم غیر نَسَبی، مثل دخترِ زن و مادرِ زن، مطابق فتاوای فقها به منزله‌ی سایر زنان بیگانه است].

[مَحارِم: مراد کسانی هستند که ازدواج با آنان، حرام ابدی است، خواه به نَسَب، چون مادر، خواهر، و خواه به سَبَب، مانند مادرِ زن، و خواه به شیرخوارگی، مثل خواهر رضاعی . مُحرّمات نَسَبی: هر زنی که به علّت نَسَب، نکاح با وی حرام دائمی است. نَسَب: به معنی قَرابت، خویشی و خویشاوندی است، که جمع آن اَنْسَاب می‌باشد. و در اصطلاح عبارت است از رابطه‌ی خویشاوندی که به اتصال و پیوستگی شخصی به دیگری بواسطه‌ی ولادت، حاصل می‌شود. به این معنا که یکی از آن دو به دیگری منتهی شود (مانند فرزند که متّصل است به والدین) یا هر دو به شخص ثالثی منتهی گردند. (مثل دو برادر، که نَسَبشان به یك پدر است.)]

(وَ لِلذِّمِّيِّ إِذَا زَنَا بِمُسْلِمَةٍ)، مُطَاوِعَةً أَوْ مُكْرَهَةً عَاقِداً عَلَيْهَا أَمْ لَا. نَعَمْ لَوِ اعْتَقَدَهُ حَلَالاً بِذَلِكَ، لِجَهْلِهِ بِحُكْمِ الْإِسْلَامِ أُحْتُمِلَ قَبُولُ عُذْرِهِ، لِأَنَّ الْحَدَّ يُدْرَأُ بِالشُّبْهَةِ، وَ لَا يَسْقُطُ عَنْهُ الْقَتْلُ بِإِسْلَامِهِ

ب) کافر (غیرمسلمان) ذِمّی هرگاه با زنِ مسلمان زنا کند، [خواه آن زن با رضایت و رغبت تَن به زنا دهد، خواه با عُنف و اِکراه باشد، و خواه بر او عقد بسته باشد، یا نه. البته چنانچه غیرمسلمان ذمّی از روی عدم آگاهی از احکام اسلام، فکر می‌کرد که ازدواج او با زن مسلمان جایز است، احتمال دارد ادعایش پذیرفته شود، زیرا حدّ به واسطه‌ی شُبهه ساقط می‌گردد. و اگر غیرمسلمان ذمّی پس از زنا مسلمان شود، حدّ قتل از او ساقط نمی‌شود].

(وَ الزَّانِي مُكْرِهاً لِلْمَرْأَةِ. وَ لَا يُعْتَبَرُ الْإِحْصَانُ هُنَا)، فِي الْمَوَاضِعِ الثَّلَاثَةِ، لِإِطْلَاقِ النُّصُوصِ بِقَتْلِهِ، وَ كَذَا لَا فَرْقَ بَيْنَ الشَّيْخِ وَ الشَّابِّ، وَ لَا بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَ الْكَافِرِ (وَ يُجْمَعُ لَهُ) أَيْ لِلزَّانِي فِي هَذِهِ الصُّوَرِ (بَيْنَ الْجَلْدِ ثُمَّ الْقَتْلِ عَلَى الْأَقْوَى).

ج) مردی که به عُنف و زور با زنی زنا کند. [و هرگاه کسی با زنی که راضی به زنای با او نباشد، و نیز با زنی در حال بیهوشی، خواب یا مستی، زنا کند، زنای او در حکم زنای به عُنف است. و همچنین اغفال و فریب دختر نابالغ یا رُبایش، تهدید، ترساندن زن اگرچه موجب تسلیم او شود، حکم فوق را دارد].

در این موارد سه‌گانه [ی یاد شده، وجودِ شرایط] احصان [در زنا] شرط نیست. [زیرا روایات در این سه مورد، به طور مطلق بر کشتن آنان دلالت دارد. و تفاوتی بین زناکار پیر یا جوان و بین زناکار مسلمان یا غیرمسلمان نمی‌کند].

[مراد از احْصَان در زنا؛ اجتماع صفات و شرایطی در زناکار است که سبب سنگسار کردن وی می‌شود، که آن شرایط عبارتند از: (۱) بلوغ (۲) عقل (۳) آمیزش در جلو (٤) ازدواج دائم (٥) همیشه دسترسی به همسرش داشته باشد (٦) علم به نزدیکی کردن با همسرش به ثبوت برسد (۷) دخول به اندازه‌ای که موجب غُسل شود. به مرد دارای شرایط اِحصان مُحْصَن، و به زن مُحْصَنَه گفته می‌شود].

و بنابر نظر قوی‌تر میان فقها، آنان [در این موارد سه‌گانه‌ی یاد شده]، ابتدا [صد] تازیانه می‌خورند و آنگاه کشته می‌شوند.

[جَلْد: در باب حُدود، مراد تازیانه و تازیانه زدن می‌باشد، که به عنوان کیفر و مجازات، و به دستور حاکم شرع، بر گناهکار جاری می‌شود].

(وَ ثَانِيْهَا: الرَّجْمُ، وَ يَجِبُ عَلَى الْمُحْصَنِ إِذَا زَنَا بِبَالِغَةٍ عَاقِلَةٍ)، مُسْلِمَةً أَمْ كَافِرَةً (وَ الْإِحْصَانُ إِصَابَةُ الْبَالِغِ الْعَاقِلِ فَرْجاً مَمْلُوكاً لَهُ بِالْعَقْدِ الدَّائِمِ، يَغْدُو عَلَيْهِ وَ يَرُوحُ إِصَابةً مَعْلُومَةً، فَلَوْ أَنْكَرَ) مَنْ يَمْلِكُ الْفَرْجَ عَلَى الْوَجْهِ الْمَذْكُورِ (وَطْءَ زَوْجَتِهِ، صُدِّقَ) بِغَيْرِ يَمِينٍ (وَ إِنْ كَانَ لَهُ مِنْهَا وَلَدٌ، لِأَنَّ الْوَلَدَ قَدْ يُخْلَقُ مِنِ اسْتِرْسَالِ الْمَنِيِّ) بِغَيْرِ وَطْءٍ، (وَ بِذَلِكَ) الْمَذْكُورِ كُلِّهِ (تَصِيرُ الْمَرْأَةُ مُحْصَنَةً).

۲- سنگسار کردن: و این حدّ بر مردی جاری می‌شود که مُحْصَن بوده، و با زن بالغ و عاقل زنا کند، [خواه آن زن، مسلمان باشد یا غیرمسلمان]. احصان عبارت است از آن‌که مردِ بالغ و عاقل، آلت تناسلی خود را در فَرْجِ زنی وارد کند که فَرْجِ او به عقد دائم از آنِ او می‌باشد، و در صورتی که دخول [به بیّنه یا اقرار خودش] معلوم باشد، و در اوّل و آخر روز، امکان نزدیکی و دسترسی به آن زن برای او ممکن باشد. بنابراین اگر مرد [که مالک فَرْجِ زن به گونه‌ی یاد شده باشد]، نزدیکی کردن با زنش را انکار کند، [بدون سوگند] از او پذیرفته می‌شود، اگرچه او از آن زن فرزندی داشته باشد، زیرا فرزند گاهی در اثر روان شدن مَنی [در مَهبِل زن، بدون این‌که نزدیکی صورت گرفته باشد]، آفریده می‌شود. و [تمامی امور یاد شده در احصان مرد]، موجب احصانِ زن نیز می‌شود، [ولی اموری از قبیل مسافرت، حبس، عادت زنانگی، نفاس، بیماری مقاربتی مُسْری مانند ایدز و سِفْلیس، که موجب خطر تَسرّی بیماری به طرف مقابل می‌گردد، زوجین را از احصان خارج می‌کند].

(وَ لَا يُشْتَرَطُ فِي الْإِحْصَانِ الْإِسْلَامُ) فَيَثْبُتُ فِي حَقِّ الْكَافِرِ وَ الْكَافِرَةِ مُطْلَقاً إِذَا حَصَلَتْ الشَّرَائِطُ.فَلَوْ وَطِئَ الذِّمِّيُّ زَوْجَتَهُ الدَّائِمَةَ تَحَقَّقَ الْإِحْصَانُ. وَ كَذَا لَوْ وَطِئَ الْمُسْلِمُ زَوْجَتَهُ الذِّمِّيَّةَ حَيْثُ تَكُونُ دَائِمَةً. (وَ لَا يُشْتَرَطُ عَدَمُ الطَّلَاقِ) فَلَوْ زَنَى الْمُطَلِّقُ، أَوْ تَزَوَّجَتْ الْمُطَلَّقَةُ عَالِمَةً بِالتَّحْرِيمِ، أَوْ زَنَتْ رُجِمَتْ (إِذَا كَانَتِ الْعِدَّةُ رَجْعِيَّةً)، لِأَنَّهَا فِي حُكْمِ الزَّوْجَةِ وَ إِنْ لَمْ تَتَمَكَّنْ هِيَ مِنْ الرَّجْعَةِ ،كَمَا لَا يُعْتَبَرُ تَمَكُّنُهَا مِنْ الْوَطْءِ (بِخِلَافِ الْبَائِنِ)، لِانْقِطَاعِ الْعِصْمَةِ بِهِ.

و در [تحقق] احصان در زنا، مسلمان بودن شرط نیست، [بنابراین احصان در حق مرد غیرمسلمان و زن غیرمسلمان ثابت می‌شود، خواه غیرمسلمان ذمّی بوده یا غیرذمّی باشد، در صورتی که شرایط مذکور در احصانِ مرد و زن تحقق پیدا کند، بنابراین اگر غیرمسلمان ذمّی با همسر دایمی خود نزدیکی کند، احصان تحقق پیدا می‌کند، و همچنین اگر مرد مسلمان با همسر ذمّی خود در جایی که وی را به عقد دایم خود درآوده است، نزدیکی کند، احصان در حق زوجه‌اش تحقق پیدا می‌کند].

(وَ لَا يُشْتَرَطُ عَدَمُ الطَّلَاقِ) فَلَوْ زَنَى الْمُطَلِّقُ، أَوْ تَزَوَّجَتْ الْمُطَلَّقَةُ عَالِمَةً بِالتَّحْرِيمِ، أَوْ زَنَتْ رُجِمَتْ (إِذَا كَانَتِ الْعِدَّةُ رَجْعِيَّةً)، لِأَنَّهَا فِي حُكْمِ الزَّوْجَةِ وَ إِنْ لَمْ تَتَمَكَّنْ هِيَ مِنْ الرَّجْعَةِ ،كَمَا لَا يُعْتَبَرُ تَمَكُّنُهَا مِنْ الْوَطْءِ (بِخِلَافِ الْبَائِنِ)، لِانْقِطَاعِ الْعِصْمَةِ بِهِ.

و نیز [در احصان در زنا] مطلّقه نبودن، شرط نیست. [بنابراین اگر مردی همسرش را طلاق داده است، زنا کند، یا زنی که طلاق داده شده است، با علم به حرمت ازدواج، به زوجیّت مردی درآید، یا زنا دهد، سنگسار می‌شود]، هرگاه زن در عدّه‌ی طلاقِ رجعی باشد، [زیرا زن در همان زمانِ عدّه، در حُکمِ زن شوهردار است. اگرچه زن، در این ایّام قادر به رجوع به شوهر نیست، همچنان‌که تمکن زن از نزدیکی، در احصان او شرط نیست]. بخلاف عدّه‌ی بائن، [شوهر و زن، مُحْصَن محسوب نمی‌شوند. چون رابطه‌ی زوجیت به خاطر طلاق باین، از بین رفته است. پس اگر کسی زن خود را طلاق رجعی دهد، و تا ایّام عدّه وی، سپری نشده باشد، مُحْصَن است، پس اگر مرد طلاق

دهنده و یا زن طلاق داده شده زنا کنند، سنگسار می‌شوند، چون مرد در زمان عدّه‌ی رجعی، حق رجوع به زن را دارد. و زن در همان زمانِ عدّه، در حُکمِ زن شوهردار است].

(وَ الْأَقْرَبُ الْجَمْعُ بَيْنَ الْجَلْدِ وَ الرَّجْمِ فِي الْمُحْصَنِ، وَ إِنْ كَانَ شَابّاً، فَيُبْدَأُ بِالْجَلْدِ، ثُمَّ تُدْفَنُ الْمَرْأَةُ إِلَىٰ صَدْرِهَا وَ الرَّجُلُ إِلَىٰ حَقْوَيْهِ، فَإِنْ فَرَّا) مِنَ الْحُفِيرَةِ بَعْدَ وَضْعِهِمَا فِيهَا (أُعِيدَا إِنْ ثَبَتَ الزِّنَا بِالْبَيِّنَةِ أَوْ لَمْ تُصِبْهُ الْحِجَارَةُ) بَدَنَهُمَا (عَلَىٰ قَوْلٍ، وَ إِلَّا) يَكُنْ ثُبُوتُهُ بِالْبَيِّنَةِ، بَلْ بِإِقْرَارِهِمَا وَ إِصَابَتِهِمَا الْحِجَارَةَ (لَمْ يُعَادَا). وَ ظَاهِرُ الْحُكْمِ بِعَدَمِ إِعَادَتِهِ سُقُوطُ الْحَدِّ عَنْهُ، فَلَا يَجُوزُ قَتْلُهُ حِينَئِذٍ بِذَلِكَ الذَّنْبِ، فَإِنْ قُتِلَ عَمْداً اِقْتَصَّ مِنَ الْقَاتِلِ، وَ خَطَأً الدِّيَةُ.

و نظر نزدیک‌تر به درستی آن است که هرگاه زناکار مُحْصَن باشد، هم [صد] تازیانه می‌خورد و هم سنگسار می‌شود، اگرچه زناکار، جوان باشد. بدین صورت که ابتدا او را تازیانه می‌زنند، و آنگاه زن تا سینه و مرد را تا کمر در خاک قرار می‌دهند، و اگر [مرد و زنِ زناکار پس از قرار گرفتن در گودال، از آن] بگریزند، در صورتی که زنا به بیّنه [چهار گواه مرد عادل، یا سه گواه مرد و دو گواه زن] ثابت شده باشد، یا آن‌که سنگ به بدن آن دو برخورد نکرده باشد، [بنابر نظر برخی از فقها، آنان دوباره به گودال] بازگردانده می‌شوند، و گرنه [در صورتی که زنا به بیّنه (گواهی) ثابت نشده باشد، بلکه خود بدان اقرار و اعتراف کرده باشند، و یا سنگ بر [بدن آنها] برخورد کرده باشد، بازگردانده نمی‌شوند، [و ظاهر حُکم به بازنگرداندن کسی که از گودال گریخته، آن است که حدّ زنا از آنان ساقط می‌شود. لذا در صورت گریختن، کشتن او به خاطر این گناه، جایز نیست، پس اگر از روی عمد او را بکشند، قاتل قصاص می‌شود، و در صورت خطا، دیه‌ی او پرداخت می‌گردد].

(وَ تَبْدَأُ بِرَجْمِهِ الشُّهُودُ) وُجُوباً (وَ فِي رَجْمِ الْمُقِرِّ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلامِ وَ يَنْبَغِي إِعْلَامُ النَّاسِ وَ قِيلَ: يَجِبُ حُضُورُ طَائِفَةٍ وَ أَقَلُّهَا وَاحِدٌ، وَ قِيلَ: ثَلَاثَةٌ، وَ قِيلَ: عَشَرَةٌ).

و [در صورتی که زنا با گواهی گواهان، ثابت شده باشد، واجب است] گواهان به سنگسار کردن زناکار آغاز می‌کنند. و اگر زنا با اقرارِ خودِ زناکار ثابت شده باشد، امام علیه السلام سنگسار

کردن را آغاز می‌کند. و سزاوار و بهتر است مردم را از [زمان] اجرای سنگسار آگاه کنند. و بنابر نظر برخی از فقها حضور یافتن گروهی [در مراسمِ سنگسار] واجب است که حدّاقل آن یک نفر است، و بنابر قولی سه نفر است، و برخی گفته‌اند: ده نفر می‌باشد.

وَ يَنْبَغِي كَوْنُ الْحِجَارَةِ صِغَاراً لِئَلَّا يَسْرُعَ تَلَفُهُ، وَ قِيلَ: لَا يَرْجُمُ مَنْ لِلَّهِ فِي قِبَلِهِ حَدٌّ

و نیز بهتر است که سنگ‌ها [یی که برای سنگسار کردن استفاده می‌شود] کوچک باشند تا کسی که سنگسار می‌شود [به سبب زدن سنگ‌های بزرگ]، زود هلاک نشود [و فوراً نمیرد]. و برخی از فقها گفته‌اند: کسی که برای خدا بر عهده‌ی او حدّی [واجب از حدود الهی] باشد، [و باید حدّ بخورد، زناکار را] سنگسار نمی‌کند، [و تفاوتی میان توبه‌کننده و غیر آن نیست].

(وَ إِذَا فُرِغَ مِنْ رَجْمِهِ)، لِمَوْتِهِ (دُفِنَ إِنْ كَانَ قَدْ صُلِّيَ عَلَيْهِ بَعْدَ غُسْلِهِ وَ تَكْفِينِهِ) حَيّاً، أَوْ مَيِّتاً، أَوْ بِالتَّفْرِيقِ (وَ إِلَّا جُهِّزَ) بِالْغُسْلِ وَ التَّكْفِينِ وَ الصَّلَاةِ (ثُمَّ دُفِنَ)

و هرگاه [پس از مُردن زناکار]، از سنگسار کردن او فراغت یافتند، بخاک سپرده می‌شود، در صورتی که [در حال حیات، یا پس از مرگ، یا برخی در زمان زندگی او و برخی پس از مرگ] پس از غسل و کفن کردن، بر او نماز خوانده شده باشد، و در غیر این صورت [برای غسل دادن و کفن کردن و نماز خواندن] آماده می‌گردد و سپس بخاک سپرده می‌شود.

(وَ ثَالِثُهَا: الْجَلْدُ خَاصّةً:) مِائَةَ سَوْطٍ (وَ هُوَ حَدُّ الْبَالِغِ الْمُحْصَنِ إِذَا زَنَا بِصَبِيَّةٍ) لَمْ تَبْلُغْ التِّسْعَ (أَوْ مَجْنُونَةٍ) وَ إِنْ كَانَتْ بَالِغَةً، شَابّاً كَانَ الزَّانِي أَمْ شَيْخاً (وَ حَدُّ الْمَرْأَةِ إِذَا زَنَا بِهَا طِفْلٌ)، لَمْ يَبْلُغْ (وَ لَوْ زَنَا بِهَا الْمَجْنُونُ الْبَالِغُ فَعَلَيْهَا الْحَدُّ تَامّاً)، وَ هُوَ الرَّجْمُ بَعْدَ الْجَلْدِ إِنْ كَانَتْ مُحْصَنَةً (وَ الْأَقْرَبُ عَدَمُ ثُبُوتِهِ عَلَى الْمَجْنُونِ)، لِانْتِفَاءِ التَّكْلِيفِ الَّذِي هُوَ مَنَاطُ الْعُقُوبَةِ الشَّدِيدَةِ عَلَى الْمُحَرَّمِ، وَ لِلْأَصْلِ. وَ لَا فَرْقَ فِيهِ بَيْنَ الْمُطْبِقِ وَ غَيْرِهِ إِذَا وَقَعَ الْفِعْلُ مِنْهُ حَالَتَهُ

۳- فقط [صد] تازیانه است:

و این حدّ مرد بالغ مُحْصَن است، هنگامی که با دختر نابالغ [که به سن نُه سال نرسیده] یا با زنی دیوانه [اگرچه زن بالغ باشد] زنا کند. [خواه زناکار جوان باشد یا پیر] و [نیز] حدّ زنی است که پسر نابالغ با او زنا کرده است. و اگر دیوانه‌ی بالغی با زن زنا کند، حدّ کامل بر [آن] زن جاری می‌شود، [بدین صورت که ابتدا صد تازیانه می‌خورد و سپس سنگسار می‌شود، اگر زن مُحْصنه باشد]. و نزدیک‌ترین نظر به درستی آن است که حدّی بر [مرد] دیوانه ثابت نیست [و وی حدّ زنا نمی‌خورد، زیرا تکلیفی که ملاک و مناط کیفر و مجازات بر انجامِ فعلِ حرام می‌باشد، از وی منتفی است. و نیز اصل، برائت از وجوب حدّ بر دیوانه است. در حُکم مزبور بین دیوانه‌ی دائمی و مستمرّ و دیوانه‌ی ادواری تفاوتی نیست، مشروط بر این‌که عمل زنا در زمان دیوانگی او صورت گرفته باشد].

(وَ يُجْلَدُ الزَّانِي أَشَدَّ الْجَلْدِ) لِقَوْلِهِ تَعَالَىٰ:" وَ لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ ". (وَ يُفَرَّقُ الضَّرْبُ عَلَىٰ جَسَدِهِ وَ يُتَّقَىٰ رَأْسُهُ وَ وَجْهُهُ وَ فَرْجُهُ، وَ لِيَكُنِ الرَّجُلُ قَائِماً مُجَرَّداً) مَسْتُورَ الْعَوْرَةِ (وَ الْمَرْأَةُ قَاعِدَةً قَدْ رُبِطَتْ ثِيَابُهَا عَلَيْهَا) لِئَلَّا يَبْدُوَ جَسَدُهَا فَإِنَّهُ عَوْرَةٌ، بِخِلَافِ الرَّجُلِ.

و تازیانه با شدت بر بدن زناکار نواخته می‌شود، [زیرا خداوند متعال فرموده‌اند: نسبت به زن و مرد زناکار، ترحّم نکنید "] و زدن تازیانه بر قسمت‌های مختلف تَن او پراکنده زده می‌شود، امّا بر سَر و صورت و فَرج او تازیانه زده نمی‌شود. و مرد زناکار هنگام تازیانه خوردن باید ایستاده و برهنه باشد، [در حالی که شرمگاه وی پوشیده باشد]، و زن زنا دهنده باید بنشیند در حالی که لباسش را بر [بدن] او پیچیده و بسته شده باشد، [تا بدن او آشکار نشود، چراکه بدن زن، عورت است، بر خلاف مرد].

(وَ رَابِعُهَا: الْجَلْدُ وَ الْجَزُّ) لِلرَّأْسِ (وَ التَّغْرِيبُ: وَ يَجِبُ عَلَى الزَّانِي الذَّكَرِ غَيْرِ الْمُحْصَنِ وَ إِنْ لَمْ يُمْلَكْ)، أَيْ يَتَزَوَّجْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَدْخُلَ (وَ قِيلَ: يَخْتَصُّ التَّغْرِيبُ بِمَنْ أَمْلَكَ). وَ لَمْ يَدْخُلْ، لِرِوَايَةِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: " الَّذِي لَمْ يُحْصَنْ يُجْلَدُ مِائَةَ جَلْدَةٍ وَ لَا يُنْفَىٰ، وَ اَلَّذِي قَدْ أَمْلَكَ وَ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا يُجْلَدُ مِائَةً وَ يُنْفَىٰ ".

٤- [صد] تازیانه و تراشیدن [موی سر] و تبعید کردن: این حدّ بر مرد غیرمُحْصَن واجب می‌شود، اگرچه مالک فرج نباشد، [و مراد آن است که ازدواج کرده، ولی نزدیکی نکرده باشد]. و بنابر قول برخی از فقها، تبعید کردن اختصاص به کسی دارد که ازدواج کرده [ولی نزدیکی نکرده باشد. زیرا در روایت زُراره به نقل از حضرت امام باقر علیه السلام است که ایشان فرمودند: " هر مردی که مُحصن نیست، صد ضربه شلاق می‌خورد و تبعید نمی‌شود. و مردی که مالک فرج است، ولی با همسرش نزدیکی نکرده است، صد تازیانه می‌خورد و تبعید می‌گردد "].

(وَ الْجَزُّ حَلْقُ الرأْسِ، وَ التَّغْرِيبُ نَفْيُهُ عَنْ مِصْرِهِ إِلَىٰ آخَرَ) قَرِيباً كَانَ أَمْ بَعِيداً بِحَسَبِ مَا يَرَاهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (عَاماً، وَ لَا جَزَّ عَلَى الْمَرْأَةِ وَ لَا تَغْرِيبَ)، بَلْ تُجْلَدُ مِائَةً لَا غَيْرُ، لِأَصَالَةِ الْبَرَاءَةِ

و [مراد از] جَزّ؛ تراشیدن موی سَر [یک بار] است، و تَغریب؛ بیرون کردن اوست از شهر خود به شهر دیگری [خواه نزدیک باشد یا دور، به نظر امام علیه السلام بستگی دارد]. به مدّت یک سال [قَمَری]. و زن زنا دهنده را نه موی سَر می‌تراشند و نه تبعید می‌کنند، [بلکه فقط صد تازیانه به وی زده می‌شود. زیرا اصل، برائت از مجازات زاید است].

(وَ خَامِسُهَا: الضِّغْثُ الْمُشْتَمِلُ عَلَى الْعَدَدِ)، الْمُعْتَبَرُ فِي الْحَدِّ وَ ضَرْبُهُ بِهِ دَفْعَةً وَاحِدَةً مُؤْلِمَةً بِحَيْثُ يَمَسُّهُ الْجَمِيعُ، وَ لَا يُشْتَرَطُ وُصُولُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ الْعَدَدِ إِلَىٰ بَدَنِهِ (وَ هُوَ حَدُّ الْمَرِيضِ مَعَ عَدَمِ احْتِمَالِهِ الضَّرْبَ الْمُكَرَّرَ، وَ اقْتَضَاءُ الْمَصْلَحَةُ التَّعْجِيلَ). فَلَا يَجِبُ إِعَادَتُهُ بَعْدَ بُرْئِهِ. وَ لَوِ اقْتَضَتْ الْمَصْلَحَةُ تَأْخِيرَهُ إِلَىٰ أَنْ يَبْرَأَ، ثُمَّ يُقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدَّ تَامّاً، فَعَلَ

۵- ضِغث؛ جمع کردن دسته‌ی تازیانه‌ها که مشتمل بر شماره‌ی [معتبر در حدّ زنا] باشد [و تمامی آنها را به یکباره بر بدن زناکاری که بیمار است و امید به بهبودی او نیست، زده می‌شود به طوری که بدنش را به درد آورد و بگونه‌ای که تمامی تازیانه‌ها به بدنش تماس داشته باشد. و شرط نیست که همه‌ی آنها به بدن محکوم برخورد کند]، و طاقت و تحمّل خوردن تازیانه‌ی پی‌درپی را نداشته باشد، زده شود، و از سویی مصلحت اقتضا دارد که هرچه زودتر حدّ زنا [در حال بیماری] بر او جاری شود. [و اگر پس از اجرای حُکم، بیمار، سلامت خود را بازیابد، مجازات شلاق مجدداً اجرا نخواهد شد، زیرا وی مجازات شرعی خود را تحملّ کرده است. و چنانچه مصلحت ایجاب کند که اجرای حدّ تا زمان بهبودی بیمار، به تأخیر بیفتد، و آنگاه حدّ به طور کامل بر او جاری شود، چنین می کنند].

(وَ سَادِسُهَا: الْجَلْدُ وَ عُقُوبَةٍ زِيَادَةٍ: وَ هُوَ حَدُّ الزَّانِي فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلاً أَوْ نَهَاراً أَوْ غَيْرِهِ مِنَ الْأَزْمِنَةِ الشَّرِيفَةِ) كَيَوْمِ الْجُمُعَةِ وَ عَرَفَةَ وَ الْعِيدِ (أَوْ فِي مَكَانٍ شَرِيفٍ) كَالْمَسْجِدِ وَ الْحَرَمِ وَ الْمَشَاهِدِ الْمُشَرَّفَةِ (أَوْ زَنَا بِمَيِّتَةٍ. وَ يُرْجَعُ فِي الزِّيَادَةِ إِلَىٰ رَأْيِ الْحَاكِمِ)، الَّذِي يُقِيمُ الْحَدَّ، وَ لَا فَرْقَ بَيْنَ أَنْ يَكُونَ مَعَ الْجَلْدِ رَجْمٌ وَ غَيْرُهُ. وَ لَوْ كَانَ الزِّنَا لَا جَلْدَ فِيهِ، بَلْ الْقَتْلُ عُوقِبَ قَبْلَهُ، لِمَكَانِ الْمُحْتَرَمِ مَا يَرَاهُ.

٦- تازیانه همراه با مجازات و کیفری افزون: و آن حدّ کسی است که در شب یا روزِ ماه رمضان یا دیگر زمان‌های شریف [چون روز جمعه و عرفه و اعیاد مذهبی مانند عید فطر و قربان] یا در مکانی شریف [مانند مسجد و حَرَم و مشاهد مُشرّفه] زنا کند، و یا آن‌که با زنی مُرده زنا کند. و در تعیین اندازه‌ی کیفر افزون بر حدّ، به نظر حاکم شرع عمل می‌شود، [که حدّ را اقامه می کند. و در حُکم

مزبور فرقی نیست در این‌که افزون بر تازیانه، سنگسار هم ثابت گردد یا خیر؟ اگر در زنا، تازیانه نباشد بلکه کیفر او کشتن باشد، او را پیش از کُشتن به خاطر زمان یا مکان شریفی که عملِ زنا در آن انجام شده، مطابق نظر حاکم مجازات می‌کند].

(تَتِمَّةٌ: لَوْ شَهِدَ لَهَا أَرْبَعَةٌ نِسَاءٍ بِالْبَكَارَةِ بَعْدَ شَهَادَةِ الْأَرْبَعَةِ بِالزِّنا قُبُلاً، فَالْأَقْرَبُ دَرْءُ الْحَدِّ عَنِ الْجَمِيعِ) الْمَرْأَةِ وَ الشُّهُودِ بِالزِّنَا. لِتَعَارُضِ الشَّهَادَاتِ ظَاهِراً، فَإِنَّهُ كَمَا يُمْكِنُ صِدْقُ النِّسَاءِ فِي الْبَكَارَةِ يُمْكِنُ صِدْقُ الرَّجُلِ فِي الزِّنَا وَ لَيْسَ أَحَدُهُمْ أَوْلَىٰ مِنْ الْآخَرِ، فَتَحْصُلُ الشُّبْهَةُ الدَّارِئَةُ لِلْحَدِّ عَنْ الْمَشْهُودِ عَلَيْهِ، وَ كَذَا عَنْ الشُّهُودِ، وَ لِإِمْكَانِ عَوْدِ الْبَكَارَةِ.

تتمه: اگر ابتدا چهار مرد به زنا دادن زنی از جلو گواهی دهند، و آنگاه چهار زن به باکره و دوشیزگی آن زن گواهی دهند، نظر نزدیک‌تر به درستی آن است که از تمامی آنان، [یعنی گواهان مرد که گواهی به زنا داده‌اند، و نیز زنی که بر علیه او گواهی به زنا داده شده]، حدّ [قَذف از گواهان مرد، و حدّ زنا از زن] برداشته می‌شود، [زیرا گواهی آنان (چهار گواه مرد و چهار گواه زن) بر حسب ظاهر با یکدیگر تعارض کرده است، بنابراین هیچ حکمی بر گواهی آنان مترتّب نمی‌گردد، زیرا به همان اندازه که ممکن است که زنان در گواهی دادن به بکارت راستگو باشند، به همان اندازه احتمال دارد که آن مردان در شهادت دادن به زنا راست بگویند، و از آنجایی که هیچ یک از گواهانِ دو طرف بر دیگری اولویت ندارند، لذا نسبت به این‌که در واقع، زنا رُخ داده یا نَه، شبهه‌ای پیش می‌آید که با توجه به قاعده‌ی؛ «تُدرَأُ الحدودُ بِالشُّبَهاتِ»، حد قَذف از گواهان مرد، و حدّ زنا از زنی که گواهی به زنای او داده شده است، برداشته می‌شود. البته بر حسب واقع آن زن زنا کرده و بکارت او زایل شده است، و سپس در اثر التیام، بکارت او بازگشته است، و بدین ترتیب شهادت زنان نیز با واقع مطابق است].

(وَ يُقِيمُ الْحَاكِمُ الْحَدَّ بِعِلْمِهِ وَ كَذَا) يَحْكُمُ بِعِلْمِهِ (فِي حُقُوقُ النَّاسِ إِلَّا أَنَّهُ بَعْدَ مُطَالَبَتِهِمْ)، بِهِ كَمَا فِي حُكْمِهِ لَهُمْ بِالْبَيِّنَةِ وَ الْإِقْرَارِ (حَدّاً كَانَ أَو تَعْزِيراً)، لِاشْتِرَاكِ الْجَمِيعِ فِي الْمُقْتَضِي

و حاکم شرع با توجه [و بر اساس و با استناد] به علم خود اقامه‌ی حدّ می‌کند، [زیرا وقتی بیّنه، جرم را ثابت می‌کند، علم حاکم شرع به طریق اولَیٰ آن را ثابت می‌کند، زیرا علم، قوی‌تر از ظنّی است که از بیّنه حاصل می‌شود، و بیّنه عموماً مفید ظنّ است]. و همچنین [حاکم شرع] در مورد حقوق مردم [بر اساس علم خودش حکم می‌نماید]، با این تفاوت که در مورد حقوق مردم، [مانند خیانت در امانت، ناسزا گفتن، که تجاوز به حقوق اشخاص و اضرار به آنهاست]، حاکم شرع تنها پس از درخواست صاحبان حق، اقدام می‌کند، [چنان‌که در حُکمِ حاکم بر اساس بیّنه و اقرار نیز پس از خواست صاحبان حق، حکم می‌کند]، حدّ باشد یا تعزیز. [زیرا هر دو در مقتضی جواز صدور حکم، یعنی وجوب اجرای حکم خداوند، مشترک می‌باشند].

[حَدّ: عبارت است از عُقُوبت و کیفر جنایات و گناهان، که کَمیَّت و اندازه‌ی آن را شارع، معیّن کرده است. حَدّ در برابر تَعْزیر است.

تَعْزیر: کیفر و مجازات بدنی است که میزان و اندازه‌ی آن را شارع معیّن نکرده، و به نظر امام علیه السّلام یا قاضی بستگی دارد، که به اقتضای زمان، مکان، نوع گناه و شرایط مرتکب شونده‌ی آن، تفاوت می‌کند، ولی همواره از بالاترین حدّ شرعی (صد تازیانه) کمتر است].

(وَ لَوْ وَجَدَ مَعَ زَوْجَتِهِ رَجُلاً يَزْنِي بِهَا، فَلَهُ قَتْلُهُمَا وَ لَا إِثْمَ عَلَيْهِ) بِذلِکَ، وَ لَا فَرْقَ فِي الزَّوْجَةِ بَيْنَ الدَّائِمِ، وَ الْمُتَمَتّعِ بِهَا، وَ لَا بَيْنَ الْمَدْخُولِ بِهَا وَ غَيْرِهَا، وَ لَا فِي الزَّانِي بَيْنَ الْمُحْصَنِ وَ غَيْرِهِ، (وَ لَكِنْ يَجِبُ عَلَيْهِ الْقَوَدُ)، مَعَ إِقْرَارِهِ بِقَتْلِهِ، أَوْ قِيَامِ الْبَيِّنَةِ بِهِ (إِلَّا مَعَ) إِقَامَتِهِ (الْبَيِّنَةِ) عَلَىٰ دَعْوَاهُ (أَوِ التَّصْدِيقِ) مِنْ وَلِيِّ الْمَقْتُولِ، لِأَصَالَةِ عَدَمِ اسْتِحْقَاقِهِ الْقَتْلَ وَ عَدَمِ الْفِعْلِ الْمُدَّعَىٰ.

اگر شخصی، مرد [بیگانه‌ا] ی را در حال زنا کردن با زن خود بیابد، [و علم به تمکینِ زن داشته باشد]، می‌تواند هر دوی آنها را [در همان حال] بکشد، و بر او گناهی بر او نیست. [و در این حکم تفاوتی میان زوجیّت دائم و موقت، مدخوله بودن همسر و غیر مدخوله بودن، نیست. و

همچنین میان مُحْصَن و غیر مُحْصَن بودن مرد زناکار تفاوتی وجود ندارد. و اگر شوهر، آن دو را بکشد]، ولی [بر حَسَب شرع، زنای او را ثابت نسازد]، بر شوهر قصاص واجب می‌شود، [در صورتی که شوهر اقرار به کشتن آن دو کند، یا بیّنه آن را اثبات کند. زیرا اصل این است که شوهر، حقّ کشتن آنها را نداشته است، و نیز اصل، عدم تحقق عملی است که شوهر ادعا می‌کند]. مگر آن‌که شوهر [نسبت به ادعای خود مبنی بر زنا]، بیّنه [چهار گواه مرد عادل] اقامه کند، یا [ولیّ دَم مقتول]، ادعای او را تصدیق نماید. [که در این صورت قصاص از شوهر ساقط می‌شود. و در صورتی که زن مُکْرَه باشد، فقط مرد را می‌تواند به قتل برساند].

(وَ مَنِ افْتَضَّ بِكْراً بِإِصْبَعِهِ)، فَأَزَالَ بَكَارَتَهَا (لَزِمَهُ مَهْرُ نِسَائِهَا) صَغِيرَةً كَانَتْ أَمْ كَبِيرَةً، مُسْلِمَةً أَمْ كَافِرَةً.

و اگر کسی با انگشتِ خود بکارت دختری را از بین ببرد، باید مَهْرُالمِثْل به او بپردازد. [خواه آن دختر، نابالغ باشد یا بالغ، مسلمان باشد یا غیرمسلمان].

[مَهْرُالْمِثْل: عبارت است از مقدار مالی که به حسب شرافت و اوضاع و احوالِ زن و مَهْریه‌ی اَمثال و نزدیکان و خویشاوندان وی، تعیین و به وی داده می‌شود. در تعیین مَهْرُالْمِثْل، وضعیت طبیعی زن از حیث زیبایی، سنّ، بکارت، سلامت بدن و عقل و همچنین وضعیت اجتماعی او از حیث دانش، ادب، تَمَوّل و موقعیّت خانوادگی و زمان و مکان در نظر گرفته می‌شود].

(وَ مَنْ أَقَرَّ بِحَدٍّ وَ لَمْ يُبَيِّنْهُ، ضُرِبَ حَتَّىٰ يَنْهَىٰ عَنْ نَفْسِهِ أَوْ يَبْلُغَ الْمِأَةَ)، وَ الْأَصْلُ فِيهِ رِوَايَةُ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَضَىٰ فِي رَجُلٍ أَقَرَّ عَلَىٰ نَفْسِهِ بِحَدٍّ وَ لَمْ يُسَمِّ أَيَّ حَدٍّ هُوَ، قَالَ: أَمَرَ أَنْ يُجْلَدَ حَتَّىٰ يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَنْهَىٰ عَنْ نَفْسِهِ الْحَدَّ (وَ هَذَا) وَ هُوَ بُلُوغُ الْمِائَةِ (إِنَّمَا يَصِحُّ إِذَا تَكَرَّرَ الْإِقْرَارُ أَرْبَعَاً)، كَمَا هُوَ مُقْتَضَي الْإِقْرَارِ بِالزِّنَا (وَ إِلَّا فَلَا يَبْلُغِ الْمِأَةَ)

و کسی که به ثبوت حدّی بر علیه خودش اقرار کند، ولی معلوم و مشخص نکند چه نوع حدّی به خاطر ارتکاب چه جرمی بر او واجب است، او را آن اندازه تازیانه می‌زنند تا خودش بگوید: تمام شد و کافی است، یا آن‌که به صد تازیانه برسد. [و اصل در این حُکم، روایت محمّد بن قیس از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام است که حضرت امیرالمؤمنین در باره‌ی مردی که علیه خود به حدّی اقرار نموده، و معلوم نکرد چه حدّی بوده است، دستور دادند او را تازیانه بزنند و آن اندازه ادامه دهند یا خودش از زدن نَهی کند]، و البته [رسیدن به صد تازیانه] در صورتی است که اقرار خود را به ثابت بودن حدّ در ذمّه‌ی خود، چهار بار تکرار کرده باشد، [چنان‌که مقتضی اقرار به زنا چنین است. و گرنه [در صورتی که کمتر از چهار بار اقرار کرده باشد]، تعداد تازیانه نباید به صد تازیانه برسد.

(وَ فِي التَّقْبِيلِ الْمُحَرَّمِ وَ الْمُضَاجَعَةِ) أَيْ نَوْمِ الرَّجُلِ مَعَ الْمَرْأَةِ، (فِي إِزَارٍ وَاحِدٍ)، أَوْ تَحْتَ لِحَافٍ وَاحِدٍ، (التَّعْزِيرُ بِمَا دُونَ الْحَدِّ)، لِأَنَّهُ فِعْلٌ مُحَرَّمٌ لَا يَبْلُغُ حَدَّ الزِّنَا، وَ الْمَرْجِعُ فِي كَمِّيَّةِ التَّعْزِيرِ إِلَىٰ رَأْيِ الْحَاكِمِ. (وَ رُوِيَ؛ مِأَةُ جَلْدَةٍ) حَدُّ الزَّانِي.

و اگر [مردی، زنِ] نامحرم را ببوسد یا با او زیر یک جامه یا زیر یک لحاف و پوشش بخوابد، به [مقدار] کمتر از حدّ [زنا] تعزیر می‌شود، [زیرا عمل حرامی است که به حدّ زنا نرسیده است. و تعیین میزان تعزیر به نظر حاکم بستگی دارد]. و در روایت آمده است؛ صد ضربه تازیانه به آنان زده می‌شود، [که همان حدّ زناکار است].

(وَ لَوْ حَمَلَتْ الْمَرْأَةُ وَ لَا بَعْلَ لَهَا)، وَ لَمْ يُعْلَمْ وَجْهُهُ (لَمْ تُحَدَّ)، لِاحْتِمَالِ كَوْنِهِ بِوَجْهٍ حَلَالٍ، أَوْ شُبْهَةٍ (إِلَّا أَنْ تُقِرَّ أَرْبَعاً بِالزِّنَا) فَتُحَدُّ لِذَلِكَ، لَا لِلْحَمْلِ (وَ تُؤَخَّرُ) الزَّانِيَةُ الْحَامِلُ (حَتَّى تَضَعَ الْحَمْلَ) وَ إِنْ كَانَ مِنْ الزِّنَا

اگر زن باردار شود، بدون آن‌که شوهری داشته باشد، [و سبب باردار شدن او نیز معلوم نباشد]، حدّ زنا نمی‌خورد، [و باردار شدن وی دلیل مستقلی برای اثبات زنا نیست، زیرا احتمال دارد از راه حلال یا از طریق وطی (نزدیکی) به شُبهه و یا نزدیکی همراه با اکراه، باردار شده باشد، که زنا محسوب نمی‌شود]، مگر آن‌که زن چهار بار به زنا اقرار کند. [که در این حالت به استناد اقرار به زنا، حدّ می‌خورد، نه بخاطر باردار شدنش]، و در این صورت [زنی که از زنا باردار شده] تا زمان زایمان، اجرای حدّ بر او را عقب می‌اندازند، [اگرچه بارداری او از زنا باشد].

(وَ لَوْ أَقَرَّ) بِمَا يُوجِبُ الْحَدَّ، (ثُمَّ أَنْكَرَ، سَقَطَ الْحَدُّ إِنْ كَانَ مِمَّا يُوجِبُ الرَّجْمَ وَ لَا يَسْقُطُ غَيْرُهُ، وَ لَوْ أَقَرَّ بِحَدٍّ ثُمَّ تَابَ، تَخَيَّرَ الْإِمَامُ فِي إِقَامَتِهِ عَلَيْهِ)، وَ الْعَفْوِ عَنْهُ (رَجْماً كَانَ الْحَدُّ أَوْ غَيْرَهُ) لِاشْتِرَاكِ الْجَمِيعِ فِي الْمُقْتَضِي.

و اگر کسی [به انجام کار و جرمی که موجب اجرای حدّ است]، اقرار کند، و سپس آن را انکار نماید، در صورتی که به جرمی که موجب سنگسار می‌شود، اقرار کرده باشد، حدّ [از وی] ساقط می‌شود، و در غیر این صورت، [یعنی اگر حدّ، غیرسنگسار باشد، از قبیل تازیانه و تراشیدن سَر و تبعید، مثلاً اگر اقرار کند با زن دیوانه‌ای زنا کرده است]، حدّ ساقط نمی‌شود. اگر شخصی اقرار [به جرمی کند که موجب] حدّی است، و پس از آن توبه کند، امام علیه السلام در اجرای حدّ بر او مخیّر است که آن حدّ را بر اقرار کننده جاری کند [و یا وی را عفو نماید]، خواه سنگسار باشد یا [مجازات‌های دیگر] غیرسنگسار، [زیرا تمامی موارد در مقتضی حُکم (توبه‌ی پس از اقرار) مشترک اند].

اَلْفَصْلُ الثَّانِيُ: فِی الْقَذْفِ

فصل دوم: در باره‌ی قذف است

(وَ هُوَ الرَّمْيُ بِالزِّنَا، أَوْ اللِّوَاطِ مِثْلَ قَوْلِهِ: زَنَيْتَ أَوْ لُطْتَ، أَوْ أَنْتَ زَانٍ أَوْ لَائِطٌ وَ شِبْهُهُ) مِنَ الْأَلْفَاظِ الدَّالَّةِ عَلَى الْقَذْفِ (مَعَ الصَّرَاحَةِ وَ الْمَعْرِفَةِ) أَيْ مَعْرِفَةِ الْقَاذِفِ (بِمَوْضُوعِ اللَّفْظِ بِأَيِّ لُغَةٍ كَانَ) وَ إِنْ لَمْ يَعْرِفِ الْمُوَاجَهُ مَعْنَاهُ، وَ لَوْ كَانَ الْقَائِلُ جَاهِلاً بِمَدْلُولِهِ، فَإِنْ عَرَفَ أَنَّهُ يُفِيدُ فَائِدَةً يَكْرَهُهَا الْمُوَاجَهُ عُزِّرَ، وَ إِلَّا فَلَا.

و قذف، نسبت دادن زنا یا لواط است به شخص دیگری، مثل این‌که کسی به مخاطب بگوید: تو زنا کرده‌ای، یا لواط کرده‌ای، یا تو زنا کاری، یا تو لواط کاری. و مانند آن با الفاظ صریح و روشن و بدون ابهام [بر نسبت زنا یا لواط باشد]، و آگاهی [قذف کننده] از معنای موضوعٌ لَه لفظ، به هر لغت و زبانی که باشد، [اگرچه مُخاطب و کسی که به او نسبت داده می‌شود، در حین قَذف به معنای لفظ و مفاد آن آگاه نباشد. و چنانچه گوینده، معنای لفظی را که بیان می‌کند، نداند، در صورتی که بداند این الفاظ دارای معنایی است که شنونده و مخاطب را ناخشنود می‌سازد، تعزیر می‌شود، و اگر نداند، تعزیر هم نمی‌شود].

[**قَذْف: نسبت دادن شخص مسلمانی را به عمل زنا و یا لواط، خواه مخاطب باشد یا غیرمخاطب، هرچند مُرده باشد. مثل این‌که شخصی به دیگری بگوید: زنا دادی یا زنا نمودی یا لواط کرده‌ای**].

(أَوْ قَالَ لِوَلَدِهِ الَّذِي أَقَرَّ بِهِ: لَسْت وَلَدِي) أَوْ لَسْت لِأَبِيک، أَوْ زَنَتْ بِک أُمُّک، وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ قَدْ أَقَرَّ بِهِ لَكِنَّهُ لَاحِقٌ بِهِ شَرْعاً بِدُونِ الْإِقْرَارِ، فَكَذَلِکَ لَكِنْ لَهُ دَفْعُ الْحَدِّ بِاللِّعَانِ، بِخِلَافِ الْمُقِرِّ بِهِ، فَإِنَّهُ لَا يَنْتَفِي مُطْلَقاً.

یا آن‌که با الفاظ صریح به فرزندش که به فرزندی [و نَسَب] او اقرار کرده است، بگوید: «تو فرزند من نیستی»، [یا «تو برای پدرت نیستی» یا «مادرت در باردار شدن تو زنا کرده است». و اگر پدر به فرزند بودن آن بچه اقرار نکرده باشد، امّا آن بچه شرعاً به پدر مُلحق شده باشد، بدون این‌که اقرار شده باشد، با گفتن یکی از الفاظ یاد شده، نیز قذف تحقق می‌یابد، امّا پدر می‌تواند به واسطه‌ی لِعان، حدّ را از خود دفع کند. بر خلاف موردی که پدر به فرزند بودن آن بچّه اقرار کرده باشد، که در این حالت، فرزند از او نفی نمی‌شود، خواه لعان واقع شود یا این‌که واقع نشود].

(وَ لَوْ قَالَ لِآخَرَ) غَيْرِ وَلَدِهِ: (زَنَىٰ بِکَ أَبُوکَ، أَوْ يَا ابْنَ الزَّانِي، حُدَّ لِلْأَبِ) خَاصَّةً، لِأَنَّهُ قَذْفٌ لَهُ دُونَ الْمُوَاجَهِ، لِأَنَّهُ لَمْ يَنْسِبْ إِلَيْهِ فِعْلاً لَكِنْ يُعَزَّرُ لَهُ، لِتَأَذِّيهِ بِهِ.

اگر به شخص دیگری [غیر فرزندش] بگوید: «پدرت در بوجود آمدن تو زنا کرده است»، یا بگوید: «ای پسر زناکار»، در این صورت فقط بخاطر نسبت زنا به پدر او، نسبت دهنده حدّ قَذف می‌خورد، [چرا که با هر یک از این عبارات، پدر او قَذف شده است، نه خود بچه که مخاطب است، زیرا به او، عمل زنا را نسبت نداده است. البته به واسطه‌ی نسبت دادن زنا به پدر او، سبب اذیّت فرزند شده است، در این صورت به خاطر مخاطب (فرزند) تعزیر می‌شود].

(وَ لَوْ قَالَ: زَنَتْ بِکَ أُمُّکَ، أَوْ يَا ابْنَ الزَّانِيَةِ، حُدَّ لِلْأُمِّ. وَ لَوْ قَالَ: يَا ابْنَ الزَّانِيَيْنِ، فَلَهُمَا. وَ لَوْ قَالَ: وُلِدْتَ مِنَ الزِّنَا، فَالظَّاهِرُ الْقَذْفُ لِلْأَبَوَيْنِ)

و اگر به شخص دیگری بگوید: «مادرت در بوجود آمدن تو زنا کرد»، یا «ای فرزند زنِ زناکار»، بجهت نسبت زنا به مادر او، نسبت دهنده، حدّ قَذف می‌خورد. و اگر کسی به دیگری بگوید: «ای پسر دو زناکار»، بخاطر نسبت زنا به پدر و مادر او، حدّ قَذف می‌خورد. و نیز اگر بگوید:

«از زنا متولد شده‌ای»، ظاهر سخن آن است که بخاطر نسبت زنا به پدر و مادرِ مخاطب، نسبت دهنده، حدّ قذف می‌خورد.

(وَ مَنْ نَسَبَ الزِّنَا إِلَىٰ غَيْرِ الْمُوَاجَهِ، فَالْحَدُّ لِلْمَنْسُوبِ إِلَيْهِ وَ يُعَزَّرُ لِلْمُوَاجَهِ، إِنْ تَضَمَّنَ شَتْمَهُ وَ أَذَاهُ).

و کسی که نسبت زنا به غیرمخاطبِ خود بدهد، بخاطر کسی که نسبت زنا به او داده، حدّ قَذف می‌خورد، و اگر کلام او دشنام و آزار و اذیّتی متوجه مخاطب سازد، بخاطر آن، نسبت دهنده تعزیر می‌شود.

(وَ لَوْ قَالَ لِامْرَأَةٍ: زَنَيْتُ بِكِ، أُحْتُمِلَ الْإِكْرَاهُ، فَلَا يَكُونُ قَذْفاً لَهَا) لِأَنَّ الْمُكْرَهَ غَيْرُ زَانٍ، وَ مُجَرَّدُ الِاحْتِمَالِ كَافٍ فِي سُقُوطِ الْحَدِّ، سَوَاءٌ ادَّعَاهُ الْقَاذِفُ أَمْ لَا، لِأَنَّهُ شُبْهَةٌ يُدْرَأُ بِهَا الْحَدُّ. (وَ لَا يَثْبُتُ الزِّنَا فِي حَقِّهِ إِلَّا بِالْإِقْرَارِ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ). وَ يُحْتَمَلُ كَوْنُهُ قَذْفاً، لِدَلَالَةِ الظَّاهِرِ عَلَيْهِ، وَ لِأَنَّ الزِّنَا فِعْلٌ وَاحِدٌ يَقَعُ بَيْنَ اثْنَيْنِ.

اگر کسی به زنی بگوید: «من با تو زنا کردم»، احتمال اکراه [و بیزار بودن مرد از زن] در آن وجود دارد، زیرا احتمال دارد که مقصود قذف کننده این باشد که تو را به اکراه به زنا وادار نمودم و خودت تمایل نداشتی، لذا نسبت به زن قذف محسوب نمی‌شود، تا این‌که قذف کننده، مستحقّ حدّ قَذف گردد، [زیرا شخص مُکرَه، زناکار به حساب نمی‌آید، و همین مقدار از احتمال، در سقوط حدّ قَذف از گوینده، کفایت می‌کند. خواه قذف کننده چنین چیزی را ادّعا بکند یا نه، و بدون تردید، احتمال، از مصادیق شُبهه محسوب می‌شود. و حد قذف با توجه به قاعده‌ی؛ «تُدرَأُ الحُدُودُ بِالشُّبَهَاتِ» برداشته می‌شود، و فرقی نمی‌کند که نسبت دهنده نیز ادّعای اکراه کرده باشد، یا این ادّعا را نکرده باشد]. بنابراین زنا در حق گوینده‌ی جمله‌ی « با تو زنا کردم»، [بواسطه‌ی اقرارش] ثابت نمی‌شود، مگر آن‌که چهار بار این سخن را تکرار نماید. [البته احتمال این‌که عبارت مزبور،

قذف باشد، وجود دارد، زیرا ظاهر لفظ بر قذف دلالت می‌کند، و نیز زنا یک عمل است که بین دو نفر واقع می‌شود].

(وَ الدَّيُّوثُ وَ الْكَشْخَانُ وَ الْقَرْنَانُ قَدْ تُفِيدُ الْقَذْفَ فِي عُرْفِ الْقَائِلِ، فَيَجِبُ الْحَدُّ لِلْمَنْسُوبِ إِلَيْهِ، وَ إِنْ لَمْ تُفِدْ) ذَلِكَ (فِي عُرْفِهِ وَ أَفَادَتْ شَتْماً) لَا يَبْلُغُ حَدَّ التِّسْبَةِ إِلَىٰ مَا يُوجِبُ الْحَدَّ (عُزِّرَ).

و کلمات دَیُّوث [کسی است که مردان را برای زنا با همسرش می‌آورد]، کَشْخَان [کسی است که مردان را برای زنا با مادرش می‌آورد]، و قَرْنَان [کسی است که مردان را برای زنا با دخترش می‌آورد]، گاهی در عرف گوینده‌ی این الفاظ، بیانگر قَذف [و نسبت زنا] است، که در این صورت بخاطر کسی که این عمل زنا را به او نسبت داده، حدّ می‌خورد. و اگر در عرف گوینده‌ی این الفاظ، بیانگر قَذف نباشد، و افاده‌ی دشنام و آزردن نماید، [که به حدّ نسبت دادن عملی که موجب حدّ قذف نباشد، در این صورت گوینده‌ی این الفاظ] تعزیر می‌شود.

(وَ لَوْ لَمْ يَعْلَمْ) الْقَائِلُ (فَائِدَتَهَا أَصْلاً، فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ، وَ كَذَا) الْقَوْلُ (فِي كُلِّ قَذْفٍ جَرَىٰ عَلَىٰ لِسَانِ مَنْ لَا يَعْلَمُ مَعْنَاهُ) لِعَدَمِ قَصْدِ شَيْءٍ مِنْ الْقَذْفِ وَ لَا الْأَذَىٰ وَ إِنْ أَفَادَ فِي عُرْفِ الْمَقُولِ لَهُ.

و اگر گوینده‌ی این الفاظ، آگاهی از معنا و مفاد آن را نداشته باشد، چیزی بر او نخواهد بود، [نه حدّ می‌خورد و نه تعزیر دارد، زیرا نه قصد قذف داشته و نه آزار رساندن و دشنام دادن، اگرچه در عرفِ کسی که این عبارت بر او اطلاق شده، افاده‌ی قَذف کند]. و بطور کلّی هر لفظ قَذفی که بر زبان شخص ناآگاه و جاهل نسبت به معنا و مفهوم آن، جاری گردد، موجب حدّ و یا تعزیر نمی‌شود. [زیرا در این حالت، گوینده نه قصد نسبت زنا و یا لواط به دیگری را دارد، و نه قصد دُشنام و آزار و اذیّت به شخصی، اگرچه در عرف کسی که این عبارت بر او اطلاق شده، افاده‌ی قَذف کند].

(وَ التَّأْذِّي وَ التَّعْرِيضُ) بِالْقَذْفِ دُونَ التَّصْرِيحِ بِهِ (يُوجِبُ التَّعْزِيرَ)، لِأَنَّهُ مُحَرَّمٌ (لَا الْحَدُّ) لِعَدَمِ الْقَذْفِ الصَّرِيحِ (مِثْلُ قَوْلِ: هُوَ وَلَدُ حَرَامٍ، أَوْ أَنَا لَسْتُ بِزَانٍ، وَ لَا أُمِّي زَانِيَةٌ، أَوْ يَقُولُ لِزَوْجَتِهِ: لَمْ أَجِدْكِ عَذْرَاءَ)، أَيْ بِكْراً، فَإِنَّهُ تَعْرِيضٌ بِكَوْنِهَا زَنَتْ قَبْلَ تَزْوِيجِهِ وَ ذَهَبَتْ بَكَارَتُهَا، مَعَ احْتِمَالِهِ غَيْرِهِ بِأَنْ يَكُونَ ذَهَابُهَا بِالنَّزْوَةِ.

و لفظی که موجب آزار و اذیت شخصِ مخاطب شود و لفظی که کنایه [ی در قَذف است و صراحتی در قَذف ندارد]، موجب تعزیز می‌شود، [زیرا عمل حرامی را مرتکب شده است]، و حدّ قذف ثابت نمی‌شود، [چون قذف صریح نیست]، مانند آن‌که بگوید: « او فرزند حرام است» [و منظور او این باشد که به هنگام عادت ماهیانه و یا در حال اِحرام، نطفه‌ی وی بسته شده است]، یا «من زناکار نیستم» [و این کنایه از این است که شخص مخاطب، زناکار است، ولی صراحت در قَذف ندارد]. و یا این‌که بگوید: «مادرم زناکار نیست»، یا به زن خود بگوید: «من تو را دوشیزه نیافتم» [و این سخن کنایه از آن است که همسرش پیش از ازدواج مرتکب زنا شده و بکارتش از بین رفته است، ولی احتمال مراد دیگری نیز داده می‌شود. یعنی بکارت او به واسطه‌ی پریدن از بین رفته باشد].

(وَ كَذَا يُعَزَّرُ بِكُلِّ مَا يَكْرَهُهُ الْمُوَاجَهُ)، بَلْ الْمَنْسُوبُ إِلَيْهِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ حَاضِراً، لِأَنَّ ضَابِطَ التَّعْزِيرِ، فِعْلُ الْمُحَرَّمِ وَ هُوَ غَيْرُ مَشْرُوطٍ بِحُضُورِ الْمَشْتُومِ (مِثْلُ الْفَاسِقِ، وَ شَارِبِ الْخَمْرِ وَ هُوَ مُسْتَتِرٌ) بِفِسْقِهِ وَ شُرْبِهِ، فَلَوْ كَانَ مُتَظَاهِراً بِالْفِسْقِ لَمْ يَكُنْ لَهُ حُرْمَةٌ (وَ كَذَا الْخِنْزِيرُ وَ الْكَلْبُ وَ الْحَقِيرُ وَ الْوَضِيعُ) وَ الْكَافِرُ وَ الْمُرْتَدُّ، وَ كُلُّ كَلِمَةٍ تُفِيدُ الْأَذَىٰ عُرْفاً، فَإِنَّهَا تُوجِبُ التَّعْزِيرَ (إِلَّا مَعَ كَوْنِ الْمُخَاطَبِ مُسْتَحِقّاً لِلِاسْتِخْفَافِ) بِهِ، لِتَظَاهُرِهِ بِالْفِسْقِ.

و همچنین هر لفظی که مخاطب [و یا کسی که این سخن به او نسبت داده شده است] از شنیدن آن اکراه داشته و ناخشنود می‌شود، [اگرچه شخصِ منسوبٌ الیه، در مجلس، حاضر نباشد، زیرا ملاکِ وجوبِ تعزیر، انجامِ فعلِ حرام می‌باشد که این حالت مشروط به حضور فردی که به او دشنام داده شده است، نیست]. مانند آن‌که بگوید: فاسق و شرابخوار. و در صورتی که مخاطب، [در

ارتکاب فسق و نوشیدن شراب] آن را پنهان داشته و در خفا انجام دهد، موجب تعزیر گوینده می‌شود. [زیرا ملاکِ تعزیر، انجام عمل حرام است، ولی در صورت تظاهر به آن، حرمتی برای او نخواهد بود]. و همچنین گفتن خوک، سگ، کوچک، پَست، [کافر و مُرتد و هر کلمه‌ای که عرفاً و یا بر حسب معنای لغوی، موجب اذیت مخاطب گردد، موجب تعزیر گوینده می‌شود]. مگر آن‌که مخاطب [بخاطر تظاهر به فسق و فجور]، سزاوار و لایق کوچک شدن و تحقیر با چنین کلماتی باشد.

(وَ يُعْتَبَرُ فِي الْقَاذِفِ) الَّذِي يُحَدُّ (الْكَمَالُ) بِالْبُلُوغِ وَ الْعَقْلِ، (فَيُعَزَّرُ الصَّبِيُّ) خَاصَّةً (وَ يُؤَدَّبُ الْمَجْنُونُ) بِمَا يَرَاهُ الْحَاكِمُ فِيهِمَا. (وَ أَعْنِي) بِالْإِحْصَانِ هُنَا؛ (الْبُلُوغَ وَ الْعَقْلَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْعِفَّةَ، فَمَنِ اجْتَمَعَتْ فِيهِ) هَذِهِ الْأَوْصَافُ (وَجَبَ الْحَدُّ بِقَذْفِهِ، وَ إِلَّا) تَجْتَمِعْ، بِأَنْ فُقِدَتْ جُمَعٌ أَوْ أَحَدُهَا، بِأَنْ قَذَفَ صَبِيّاً أَوْ مَجْنُوناً، أَوْ كَافِراً أَوْ مُتَظَاهِراً بِالزِّنَا، (فَالْوَاجِبُ التَّعْزِيرُ)

و [حدّ در صورتی بر قذف کننده جاری می‌شود که] قذف کننده [در هنگام قَذف]، کامل [یعنی بالغ و عاقل و نیز مختار و دارای قصد و به حرمت شرعی رفتار ارتکابی نیز آگاه] باشد، پس اگر کودک و نابالغ، دیگری را قذف کند، و اگر دیوانه باشد تأدیب می‌گردد، [بنابر صلاحدید و نظر حاکم شرع تعزیر می‌شود].

[و در کسی که قذف شده، احصان شرط است]، و مراد [از احصان در قَذف]؛ بلوغ، عقل، اسلام، عفت و پاکدامنی مَقذوف است. کسی که این اوصاف [بلوغ، عقل، اسلام و پاکدامنی، در هنگام قَذف] در او جمع باشد، به سبب قذف کردن او، حدّ قذف بر قذف کننده واجب می‌شود. [و اگر تمامی این اوصاف یا یکی از این اوصاف، در قذف شونده منتفی باشد، حدّ بر قذف کننده ثابت نمی‌شود، مثل موردی که کسی، کودک یا دیوانه یا کافر یا کسی که به زنا کردن تظاهر می‌کند را، قَذف کند]. بلکه تعزیر بر او واجب می‌شود.

(وَ لَوْ قَالَ لِكَافِرٍ أُمُّهُ مُسْلِمَةٌ: يَا ابْنَ الزَّانِيَةِ، فَالْحَدُّ لَهَا)، لِاسْتِجْمَاعِهَا لِشَرَائِطِ وُجُوبِهِ، دُونَ الْمُوَاجَهِ (فَلَوْ) مَاتَتْ أَوْ كَانَتْ مَيِّتَةً وَ (وَرِثَهَا الْكَافِرُ، فَلَا حَدَّ)، لِأَنَّ الْمُسْلِمَ لَا يُحَدُّ لِلْكَافِرِ بِالْأَصَالَةِ، فَكَذَا بِالْإِرْثِ

و اگر کسی به کافری که مادرش مسلمان است، بگوید: «ای پسر زن زناکار»، برای [تهمت به آن زن] بر قذف کننده، حدّ قذف واجب می‌شود. [زیرا آن زن برخلافِ مخاطب، تمام شرایط احصانِ در قذف را داراست]، پس اگر [آن زن پس از آن‌که نسبت زنا به وی داده شد، بمیرد یا در زمان قذف، از قبل مُرده باشد و] فرزندِ کافرش از او ارث برد، [بدین معنی که تنها وارثش، او باشد]، حدّی بر قذف کننده نخواهد بود. [زیرا همانطور که مسلمان اصالتاً بخاطر قذف نمودنِ شخص کافر، حدّ نمی‌خورد، از طریق ارث نیز حدّ بر قذف کننده‌ی مسلمان، جاری نمی‌شود. چون وارثِ (فرزند) کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، و نمی‌تواند مطالبه‌ی حدّ قَذف را نماید].

(وَ لَوْ تَقَاذَفَ الْمُحْصَنَانِ) بِمَا يُوجِبُ الْحَدَّ (عُزِّرَا) وَ لَا حَدَّ عَلَىٰ أَحَدِهِمَا، لِصَحِيحَةِ أَبِي وِلَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: أُتِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَجُلَيْنِ قَذَفَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ بِالزِّنَا فِي بَدَنِهِ، فَقَالَ: " يُدْرَأُ عَنْهُمَا الْحَدُّ وَ عَزَّرَهُمَا ".

و اگر دو فرد مُحْصَن، [بگونه‌ای که موجب حدّ قَذف است، مثلاً به یکدیگر نسبت زنا یا لواط دهند]، یکدیگر را قذف کنند، [خواه قذف آنها همانند باشد مانند این‌که به یکدیگر نسبت زنا بدهند، و خواه مختلف باشد، مثلاً یکی از آن دو به دیگری نسبت زنا دهد، و دیگری نسبت لواط، در این صورت] هر دو فرد تعزیر می‌شوند، [و هیچ یک از آنان، حد قذف نمی‌خورند. زیرا در صحیحه‌ی ابی وَلّاد به نقل از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده که حضرت امام علیه السلام فرمودند: نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دو نفر را که یکدیگر را قذف کرده بودند، آوردند. امام علیه السلام فرمودند: حدِ قذف از آن دو برداشته می‌شود، و سپس آن دو نفر را تعزیر نمودند].

(وَ لَوْ تَعَدَّدَ الْمَقْذُوفُ تَعَدَّدَ الْحَدُّ، سَوَاءٌ اتَّحَدَ الْقَاذِفُ، أَوْ تَعَدَّدَ)، لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ سَبَبٌ تَامٌّ فِي وُجُوبِ الْحَدِّ، فَيَتَعَدَّدُ الْمُسَبَّبُ.

و اگر چند نفر [توسط فرد یا افرادی] قذف شوند، چند حدّ واجب می‌شود، خواه قذف کننده یک نفر باشد یا چند نفر، [زیرا هر قذفی علت جداگانه و کاملی برای وجوب حدّ قذف است، از این‌رو با تعدّد سبب، مسبَّب نیز متعدد می‌گردد].

(نَعَمْ لَوْ قَذَفَ) الْوَاحِدُ (جَمَاعَةً بِلَفْظٍ وَاحِدٍ) بِأَنْ قَالَ: أَنْتُمْ زُنَاةٌ (وَ اجْتَمَعُوا فِي الْمُطَالَبَةِ) لَهُ بِالْحَدِّ (فَحَدٌّ وَاحِدٌ، وَ إِنِ افْتَرَقُوا) فِي الْمُطَالَبَةِ (فَلِكُلِّ وَاحِدٍ حَدٌّ، وَ كَذَا الْكَلَامُ فِي التَّعْزِيرِ).

البته اگر کسی، گروهی را به یک لفظ قذف کند، [و مثلاً بگوید:«همه‌ی شما زناکار هستید»]، و تمامی آن افراد با هم [شکایت و] درخواست [اجرای حدّ] کنند، یک حدّ بر قذف کننده واجب می‌شود. و اگر هر یک از افراد، جداگانه و بطور مستقل [شکایت و خواهان اجرای حدّ بر قذف کننده] باشند، با درخواست هر یک از آنها، [و به تعداد هر یک از آنان]، حدّ [مستقلّی] بر قذف کننده واجب می‌شود. [زیرا هر قَذفی سبب جداگانه برای اجرای حدّ محسوب می‌شود، و تداخل اسباب و ثبوت یک حدّ، نیاز به دلیل خاصی دارد]. و در مورد تعزیر نیز همین حکم جاری است.

وَ بَقِيَ فِي هَذَا الْفَصْلِ، (مَسَائِلُ): حَدُّ الْقَذْفِ ثَمَانُونَ جَلْدَةً) إِجْمَاعاً، وَ لِقَوْلِهِ تَعَالَىٰ: " وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ " إِلَىٰ قَوْلِهِ: "فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً "، (وَ يُجْلَدُ) الْقَاذِفُ (بِثِيَابِهِ) الْمُعْتَادَةِ، وَ لَا يُجَرَّدُ كَمَا يُجَرَّدُ الزَّانِي، وَ لَا يُضْرَبُ ضَرْباً شَدِيداً، بَلْ (حَدّاً مُتَوَسِّطاً، دُونَ ضَرْبِ الزِّنَا، وَ يُشَهَّرُ) الْقَاذِفُ (لِيُجْتَنَبَ شَهَادَتُهُ).

در این فصل، چند مسأله باقی مانده است:

حد قَذف کننده، هشتاد ضربه تازیانه است، [به اجماع فقها و به دلیل قول خداوند متعال که فرموده‌اند: کسانی که زنان عفیف و پاکدامن را قذف کنند ... به آنان هشتاد تازیانه بزنید]، و از

روی جامه‌ای که قذف کننده [معمولاً بر تن دارد] تازیانه بر او نواخته می‌شود. [و برهنه نمی‌شود به شکلی که زانی برهنه می‌شد. و نیز او را به شدّت تازیانه نمی‌زنند، بلکه] باید ضربات تازیانه بطور متوسط، با شدتی کمتر از ضربات تازیانه‌ی زنا بر وی زده شود. و قذف کننده را به مردم معرفی می‌کنند، تا مردم از گواه گرفتن او خودداری کنند.

(وَ يَثْبُتُ) الْقَذْفُ (بِشَهَادَةِ عَدْلَيْنِ) ذَكَرَيْنِ، لَا بِشَهَادَةِ النِّسَاءِ مُنْفَرِدَاتٍ، وَ لَا مُنْضَمَّاتٍ وَ إِنْ كَثُرْنَ (وَ الْإِقْرَارِ مَرَّتَيْنِ مِنْ مُكَلَّفٍ مُخْتَارٍ)، فَلَا عِبْرَةَ بِإِقْرَارِ الصَّبِيِّ، وَ الْمَجْنُونِ، وَ الْمُكْرَهِ عَلَيْه. وَ لَوِ انْتَفَتْ الْبَيِّنَةُ وَ الْإِقْرَارُ، فَلَا حَدَّ وَ لَا يَمِينَ عَلَى الْمُنْكِرِ. (وَ كَذَا مَا يُوجِبُ التَّعْزِيرَ) لَا يَثْبُتُ إِلَّا بِشَاهِدَيْنِ ذَكَرَيْنِ عَدْلَيْنِ، أَوْ الْإِقْرَارِ مِنْ الْمُكَلَّفِ الْمُخْتَارِ

و قَذف با گواهی دادن دو [مرد] عادل، ثابت می‌شود، [امّا با شهادت زنان، خواه به طور جداگانه و خواه به همراه شهادت مردان، ثابت نمی‌شود. اگرچه تعداد زنان زیاد باشد]. و نیز با دو بار اقرارِ قذف کننده از مکلّف [بالغ و عاقل] و مختار [و دارای قصد] ثابت می‌شود. [بنابراین اقرار کودک، دیوانه و کسی که به اقرار کردن اکراه شده باشد، اعتباری ندارد و پذیرفته نمی‌شود، و اگر بیّنه و اقرار، منتفی باشد، حدّ قذف ثابت نمی‌شود، و لازم نیست، کسی که منکر قذف است، سوگند بخورد تا حدّ قذف نفی گردد]. و همین حکم است در فعل و عملی که موجب تعزیر می‌شود. [و جز با دو گواه مرد عادل یا اقرار توسط مکلّفِ مختار، ثابت نمی‌گردد].

(وَ هُوَ) أَيْ حَدُّ الْقَذْفِ (مَوْرُوثٌ) لِكُلِّ مَنْ يَرِثُ الْمَالَ؛ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثَى، لَوْ مَاتَ الْمَقْذُوفُ قَبْلَ اسْتِيفَائِهِ وَ الْعَفْوِ عَنْهُ (إِلَّا لِلزَّوْجِ وَ الزَّوْجَةِ، وَ إِذَا كَانَ الْوَارِثُ جَمَاعَةً) فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ الْمُطَالَبَةُ بِهِ، فَإِنِ اتَّفَقُوا عَلَى اسْتِيفَائِهِ، فَلَهُمْ حَدٌّ وَاحِدٌ، وَ إِنْ تَفَرَّقُوا فِي الْمُطَالَبَةِ وَ لَوْ عَفَى بَعْضُهُمْ (لَمْ يَسْقُطْ) عَنْهُ شَيْءٌ (بِعَفْوِ الْبَعْضِ،) بَلْ لِلْبَاقِينَ اسْتِيفَاؤُهُ كَامِلاً.

[حق استیفای] حد قَذف [و یا تعزیر به هر کسی که از ماتَرَک ارث می‌برد]، به ارث می‌رسد، [اعمّ از آن‌که مذکّر بوده یا مؤنّث باشد، در صورتی که قذف شونده پیش از استیفای حدّ قذف و

یا عفوِ قذف کننده، از دنیا برود]، به استثنای شوهر و زن، که حدّ قذف [و یا تعزیر] برای آنان به ارث نمی‌رسد، [زیرا حدّ قذف، یک حق مالی نیست تا زن یا شوهر از آن ارث ببرند]. و اگر وارثِ [قذف شونده] چند نفر باشند، [هر یک از ورثه می‌تواند اجرای حدّ قذف را مطالبه کند، پس چنانچه جملگی بر استیفای حدّ قذف اتفاق نمایند، برای همه‌ی آنان یک حدّ خواهد بود. و اگر نسبت به درخواست حدّ قذف متفرّق باشند، و لو این‌که بعضی از ورّاث، قذف کننده را عفو کنند]، با بخشیدن برخی از آنان، هیچ مقدار از حدّ قذف [از قذف کننده] ساقط نمی‌شود، [بلکه سایر ورثه حق دارند آن را تمام و کمال استیفا نمایند، زیرا مانند حق مالی نیست تا قابل تبعیض باشد. بنابراین بقیّه‌ی ورثه می‌توانند آن را به طور کامل استیفا کنند، مگر آن‌که تمامی ورّاث، او را ببخشند].

(وَ يَجُوزُ الْعَفْوُ) مِنْ الْمُسْتَحِقِّ الْوَاحِدِ وَ الْمُتَعَدِّدِ (بَعْدَ الثُّبُوتِ كَمَا يَجُوزُ قَبْلَهُ) وَ لَا اعْتِرَاضَ لِلْحَاكِمِ، لِأَنَّهُ حَقُّ آدَمِيٍّ تَتَوَقَّفُ إقَامَتُهُ عَلَىٰ مُطَالَبَتِهِ وَ يَسْقُطُ بِعَفْوِهِ.

[پس از ثابت شدن قذف]، شخص یا اشخاصی که حق مطالبه دارند، می‌توانند قذف کننده را ببخشند، چنان‌که پیش از ثبوت آن نیز می‌تواند قذف کننده را ببخشد. [و حاکم شرع حق اعتراض ندارد، زیرا حق قذف از مصادیق حق آدمی است، و اقامه‌ی آن متوقف بر درخواست دارنده‌ی حق است، و با عفو او نیز ساقط می‌شود].

(وَ يُقْتَلُ الْقَاذِفُ فِي الرَّابِعَةِ لَوْ تَكَرَّرَ الْحَدُّ ثَلَاثاً)، عَلَى الْمَشْهُورِ، خِلَافاً لِابْنِ إدْرِيسَ حَيْثُ حَكَمَ بِقَتْلِهِ فِي الثَّالِثَةِ، وَ لَا فَرْقَ بَيْنَ اتِّحَادِ الْمَقْذُوفِ وَ تَعَدُّدِهِ هُنَا.

و اگر یک نفر، قذف کردنش را تکرار کند و پس از هر قذفی که نمود، حد قذف بر وی جاری شود، در بار چهارم کشته می‌شود، [بنابر نظر مشهور بین فقها. بر خلاف ابن ادریس که به کشته شدن قاذف در مرتبه‌ی سوّم حُکم کرده است. و در تکرار قذف، لازم نیست الفاظ و نیز

مَقْذوف، همان الفاظ و مقذوفِ پیشین باشد، و نیز تفاوتی نمی‌کند که قذف شونده یک نفر باشد یا چند نفر].

(وَ لَوْ تَكَرَّرَ الْقَذْفُ لِوَاحِدٍ قَبْلَ الْحَدِّ، فَوَاحِدٌ). وَ لَوْ تَعَدَّدَ الْمَقْذُوفُ، تَعَدَّدَ الْحَدُّ مُطْلَقاً.

و اگر پیش از آن‌که حدّ بر قذف‌کننده جاری شود، چند بار یک نفر را قذف کند، تنها یک حدّ بر او جاری می‌شود. [و اگر چند نفر را قذف کند، حدّ قذف نسبت به قذف‌کننده تکرار می‌شود، خواه در بین قذف‌ها، حدّ فاصله شده باشد، یا نشده باشد].

(وَ يَسْقُطُ الْحَدُّ بِتَصْدِيقِ الْمَقْذُوفِ) عَلَىٰ مَا نَسَبَهُ إِلَيْهِ مِنْ الْمُوجِبِ لِلْحَدِّ (وَ الْبَيِّنَةِ) عَلَىٰ وُقُوعِهِ مِنْهُ (وَ الْعَفْوِ) أَيْ عَفْوِ الْمَقْذُوفِ عَنْهُ، (وَ بِلِعَانِ الزَّوْجَةِ) لَوْ كَانَ الْقَذْفُ لَهَا

حدّ قذف [در چهار مورد] ساقط می‌شود؛

۱- قذف شونده، [قذف‌کننده را در نسبتی که به او داده است، چون زنا و یا لواط و موجب حدّ شده است]، تصدیق کند، [مثلاً بگوید: او در نسبت زنا به من، راستگو است].

۲- [قذف‌کننده در خصوص وقوع فعل از سوی قذف شونده]، بیّنه [یعنی چهار گواه مرد عادل] ارائه دهد.

۳- هرگاه قذف شونده، [و یا در صورت مرگ وی، ورثه‌ی او، قذف‌کننده را] ببخشد.

٤- شوهر [پس از قذف نمودنِ زنِ خود به زنا]، او را لعان کند.

(وَ لَا يُعَزَّرُ الْكُفَّارُ لَوْ تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ أَوْ عَيَّرَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً بِالْأَمْرَاضِ)، مِنْ الْعَوَرِ وَالْعَرَجِ وَغَيْرِهِمَا، (إِلَّا مَعَ خَوْفِ وُقُوعِ الْفِتْنَةِ)، بِتَرْكِ تَعْزِيرِهِمْ عَلَىٰ ذَلِكَ، فَيُعَزَّرُونَ حَسْماً لَهَا بِمَا يَرَاهُ الْحَاكِمُ. وَ لَا يُزَادُ فِي تَأْدِيبِ الصَّبِيِّ عَلَىٰ عَشَرَةِ أَسْوَاطٍ، سَوَاءٌ كَانَ التَّأْدِيبُ لِقَذْفٍ أَمْ غَيْرِهِ.

و اگر کفّار با عناوین و نامهای زشت و توهین‌آمیز یکدیگر را صدا بزنند، یا آن‌که بر یکدیگر به مرض و بیماری، عیب بگیرند، [مثل آن‌که به یکدیگر بگویند: ای نابینا و لنگ و مانند آن]، تعزیر نمی‌شوند، مگر آن‌که ترس آن باشد که [در صورت تعزیر نشدن آنان]، فتنه و آشوب بپا کنند، [که

در این صورت به منظور ریشه کن کردن فتنه و فساد، به هر اندازه‌ای که حاکم شرع مصلحت بداند، تعزیر می‌شوند. و برای تأدیب کودک بیش از ده ضربه تازیانه بر او زده نمی‌شود، خواه تأدیب به جهت قَذف باشد یا غیر آن].

(وَ يُعَزَّرُ كُلُّ مَنْ تَرَكَ وَاجِباً أَوْ فَعَلَ مُحَرَّماً) قَبْلَ أَنْ يَتُوبَ، بِمَا يَرَاهُ الْحَاكِمُ، (فَلَا يَبْلُغُ حَدَّهُ).

و هر کس واجبی [مثل نماز یا روزه] را ترک کند، یا حرامی [مانند دشنام دادن] مرتکب شود، پیش از آن‌که توبه کند، [به مقداری که حاکم شرع صلاح می‌داند]، تعزیر می‌شود. امّا مقدار آن کمتر از مقداری است که به عنوان حدّ (تا ٧٤ تازیانه) بر او جاری می‌شود.

(وَ سَابُّ النبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَوْ أَحَدِ الْأَئِمةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يُقْتَلُ) وَ يَجُوزُ قَتْلُهُ لِكُلِّ مَنِ اطَّلَعَ عَلَيْهِ، (وَ لَوْ مِنْ غَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ) أَوْ الْحَاكِمِ، (مَا لَمْ يَخَفْ القَاتِلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ أَوْ مَالِهِ أَوْ عَلَىٰ مُؤْمِنٍ) نَفْساً أَوْ مَالاً، فَيَنْتَفِي الْجَوَازُ، لِلضَّرَرِ.

و کسی که به پیامبر اکرم صلّی اللهُ علیه و آله یا یکی از امامان علیهم السلام دشنام دهد، کشته می‌شود، [و کشتن این فرد برای هر کس که از این امر آگاه گردد، جایز است]، و در آن اذن امام علیه السلام [یا حاکم شرع]، شرط نیست، به شرطی که آن کس که او را می‌کُشد، بر جان یا مال خود نترسد، و ضرر مالی و جانی بر او نداشته باشد، یا آن‌که خطر [و ضرر مالی و جانی] متوجه یک مؤمن نشود، [که در این صورت به جهت ضرر، جواز قتل وی منتفی می‌گردد، و کشتن وی جایز نخواهد بود].

(وَ يُقْتَلُ مُدَّعِي النُّبُوةِ) بَعْدَ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، لِثُبُوتِ خَتْمِهِ لِلْأَنْبِيَاءِ مِنْ الدِّينِ ضَرُورَةً، فَيَكُونُ دَعْوَاهَا كُفْراً، (وَ كَذَا يُقْتَلُ الشَّاكُّ فِي نُبُوَّةِ نَبِينَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) أَوْ فِي صِدْقِهِ، (إِذَا كَانَ عَلَىٰ ظَاهِرِ الْإِسْلَامُ). اِحْتَرَزَ بِهِ عَنْ إِنْكَارِ الْكُفَّارِ لَهَا كَالْيَهُودِ وَ النَّصَارَىٰ، فَإِنَّهُمْ لَا يُقْتَلُونَ بِذَلِكَ، وَ كَذَا غَيْرُهُمْ مِنْ فِرَقِ الْكُفَّارِ وَ إِنْ جَازَ قَتْلُهُمْ بِأَمْرٍ آخَرَ.

کسی که دعوی پیامبری [پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم] کند، کشته می‌شود، [زیرا خاتم الأنبیاء بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ضروریات دین می‌باشد، و ادّعای نبوتِ پس از ایشان، کفر محسوب می‌شود]، و همچنین کسی که در پیامبری حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سَلّم [و یا در صداقت ایشان] تردید و شک کند، هرگاه بر ظاهر اسلام باشد، کشته می‌شود. این قید را مصنّف جهت خارج کردن غیرمسلمانانی که مُنکر پیامبری رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، مانند یهود و نصارا بیان داشت، زیرا آنان را به جرم انکار یا تردید در این امر نمی‌کشند، و همچنین است گروه‌های دیگر کفّار اگرچه ممکن است به واسطه‌ی موارد دیگر، کشتن آن‌ها جایز باشد].

(وَ يُقْتَلُ السَّاحِرُ) وَ هُوَ مَنْ يَعْمَلُ بِالسِّحْرِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مُسْتَحِلّاً (إِنْ كَانَ مُسْلِماً وَ يُعَزَّرُ السَّاحِرُ الْكَافِرُ)، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: " سَاحِرُ الْمُسْلِمِينَ يُقْتَلُ، وَ سَاحِرُ الْكُفَّارِ لَا يُقْتَلُ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ لِمَ لَا يُقْتَلُ سَاحِرُ الْكُفَّارِ؟ فَقَالَ: لِأَنَّ الْكُفْرَ أَعْظَمُ مِنْ السِّحْرِ، وَ لِأَنَّ السِّحْرَ وَ الشِّرْكَ مَقْرُونَانِ ". وَ لَوْ تَابَ السَّاحِرُ قَبْلَ أَنْ يُقَامَ عَلَيْهِ الْحَدُّ، سَقَطَ عَنْهُ الْقَتْلُ.

جادوگر [که جادو می‌کند، اگرچه آن را حلال نداند]، اگر مسلمان باشد، کشته می‌شود، و اگر جادوگر غیرمسلمان باشد تعزیر می‌شود. [رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ساحر مسلمان کشته می‌شود، و ساحر کافر کشته نمی‌شود. سؤال شد یا رسول الله، چرا ساحرِ کافر کشته نمی‌شود؟ در پاسخ فرمودند: زیرا گناه کُفر از سحر بزرگ‌تر است، و نیز این‌که سحر و شرک مقرون هم هستند "و اگر ساحر پیش از آن‌که حدّ بر او جاری شود، توبه کند، قتل از او ساقط می‌شود].

(وَ قَاذِفُ أُمِّ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُرْتَدٌّ، يُقْتَلُ) إِنْ لَمْ يَتُبْ، (وَ لَوْ تَابَ، لَمْ تُقْبَلْ تَوبَتُهُ إِذَا كَانَ إِرتِدَادُهُ عَنْ فِطْرَةٍ)، كَمَا لَا تُقْبَلُ تَوْبَتُهُ فِي غَيْرِهِ عَلَى الْمَشْهُورِ. وَ الْأَقْوَىٰ قَبُولُهَا وَ إِنْ لَمْ يَسْقُطْ عَنْهُ الْقَتْلُ. وَ لَوْ كَانَ ارْتِدَادُهُ عَنْ مِلَّةٍ قُبِلَ إِجْمَاعاً.

و کسی که مادر پیامبر اکرم صلّی اللهُ علیه و آله را قَذف کند، مرتد است [و اگر توبه نکند]،کشته می‌شود. و اگر توبه کند در صورتی که مرتد فطری باشد، توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود، [و اگر مرتد غیرفطری (ملّی) باشد، توبه‌اش پذیرفته می‌شود. همچنان‌که بنابر نظر مشهور میان فقها، توبه‌ی مرتدّ فطری در غیر قذف مادر پیامبر اکرم صلّی اللهُ علیه و آله ، پذیرفته نمی‌شود. و نظر قوی‌تر میان فقها این است که توبه‌اش پذیرفته می‌شود، اگرچه کیفر کشتن از او ساقط نمی‌گردد. ولی اگر ارتداد وی، ملّی باشد، به اجماع فقها، توبه‌اش پذیرفته می‌شود].

[مُرْتَدّ: کسي است که پس از پذیرش اسلام، از اسلام برگردد، و این یا به برگشتن از اصل دیانت است، یا به انکار امر ضروری دین با آگاهی از لوازم آن چون وجوب نماز و روزه.

مرتد بر دو قسم است: (۱) مرتد فطری (۲) مرتد غیرفطری (مِلّی)

مُرْتَدُ فِطْری: کسی است که هنگام انعقاد نطفه‌اش، یکی از پدر و مادر وی یا هر دو مسلمان بوده‌اند، و او پس از بلوغ، اسلام را پذیرفته، و سپس از اسلام اِعْراض کرده، و کفر اختیار نماید.

حکم مُرتدّ فطری عبارتند از: (۱) عدم قبول توبه‌ی وی (در ظاهر) (۲) جدایی همسر، و زن عدّه‌ی وفات نگاه می‌دارد (۳) انتقال اَموال او به ورثه (٤) اعدام وی

مُرتَدّ غیرفطری (مِلّی): کسی که هنگام انعقاد نطفه‌ی او، هیچ یك از والدینش مسلمان نبوده‌اند، ولی وی پس از رسیدن به سنّ بلوغ، اسلام را اختیار کند، و سپس به کفرِ خویش باز گردد.

حکم مرتد ملّی عبارتند از: (۱) در صورت توبه، اعدام نمی‌شود، و گرنه کشته می‌شود. (۲) همسرش از وی جدا شده، و عدّه‌ی طلاق نگاه می‌دارد، در صورتی که تا سپری شدن عدّه، توبه کند، نکاح به حال خود باقی است. (۳) مالکیّت وی از اموالش، زایل نمی‌شود].

الْفَصْلُ الثَّالِثُ فِي الشُّرْبِ

فصل سوم: در مورد نوشیدن مست کننده‌هاست

أَيْ شُرْبِ الْمُسْكِرِ، وَ لَا يَخْتَصُّ عِنْدَنَا بِالْخَمْرِ، بَلْ يُحَرَّمُ جِنْسُ كُلِّ مُسْكِرٍ، وَ لَا يَخْتَصُّ التَّحْرِيمُ بِالْقَدْرِ الْمُسْكِرِ مِنْهُ، (فَمَا أَسْكَرَ جِنْسُهُ) أَيْ كَانَ الْغَالِبُ فِيهِ الْإِسْكَارَ، وَ إِنْ لَمْ يُسْكِرْ بَعْضَ النَّاسِ لِإِدْمَانِهِ أَوْ قِلَّةِ مَا تَنَاوَلَ مِنْهُ، أَوْ خُرُوجِ مِزَاجِهِ عَنْ حَدِّ الِاعْتِدَالِ (يُحَرَّمُ) تَنَاوُلُ (الْقَطْرَةِ مِنْهُ) فَمَا فَوْقَهَا.

[منظور نوشیدن مست کننده است. و در نزد ما امامیّه حرمت نوشیدن مست کننده اختصاص به شراب انگوری ندارد، بلکه هر چیزی که جنس آن قابلیّت مَستی‌آور باشد، حرام است. و حرام بودن آن هم به مقداری که مست کند، ندارد]. پس آنچه جنس آن مستی‌آور باشد، [یعنی بطور غالب ایجاد مستی می‌کند، اگرچه بعضی از مردم را بدلیل اعتیاد به آن یا کم بودن مقداری که نوشیده‌اند، و یا خروج مزاج آنها از حالت طبیعی، مستی‌آور نباشد]، نوشیدن حتّی قطره‌ای از آن [و بیشتر]، حرام است، [و استحقاق مجازات و کیفر را خواهد داشت].

(وَ كَذَا) يُحَرَّمُ (الْفُقَّاعُ) وَ إِنْ لَمْ يُسْكِرْ، لِأَنَّهُ عِنْدَنَا بِمَنْزِلَةِ الْخَمْرِ، وَ لَا يَخْتَصُّ التَّحْرِيمُ بِتَنَاوُلِهِمَا صِرْفاً، بَلْ يُحَرَّمَانِ (وَ لَوْ مُزِجَا بِغَيْرِهِمَا) وَ إِنَ اسْتَهْلَكَا بِالْمَزْجِ. (وَ كَذَا) يُحَرَّمُ عِنْدَنَا (الْعَصِيرُ) الْعِنَبِيُّ (إِذَا غَلَا) بِأَنْ صَارَ أَسْفَلُهُ أَعْلَاهُ (وَ اشْتَدَّ وَ) إِنَّمَا يُحَرَّمُ الْعَصِيرُ بِالْغَلَيَانِ إِذَا (لَمْ يَذْهَبْ ثُلُثَاهُ بِهِ، وَ لَا انْقَلَبَ خَلّاً).

و همچنین آبجو، [حرام است هرچند مستی‌آور نباشد. زیرا آبجو در نزد ما امامیه، به منزله‌ی شراب است. و حرمت شراب انگوری و آبجو، اختصاص به حالتی ندارد که به طور خالص آشامیده شود]، بلکه اگر آن دو با چیزی دیگر آمیخته شوند، [آشامیدن آنها حرام است، حتّی در اثر مخلوط شدن، مستهلک شده و از بین بروند].

[فقاع: **به شرابی گفته می‌شود که از جو گرفته شده باشد.** آبجو]

(وَ كَذَا) يُحَرَّمُ عِنْدَنَا (الْعَصِيرُ) الْعِنَبِيُّ (إِذَا غَلَا) بِأَنْ صَارَ أَسْفَلُهُ أَعْلَاهُ (وَ اشْتَدَّ وَ) إِنَّمَا يُحَرَّمُ الْعَصِيرُ بِالْغَلَيَانِ إِذَا (لَمْ يَذْهَبْ ثُلُثَاهُ بِهِ، وَ لَا انْقَلَبَ خَلّاً).

و نیز در نزد ما امامیّه، آب انگور هرگاه بجوشد [و زیر و رو شود و سفت گردد و شروع به قوام آمدن کُند]، تا وقتی دو سوم آن از بین نرود [و بخار نشود] و یا تبدیل به سرکه نشده، [نوشیدن آن] حرام می‌باشد. بنابراین هرگاه دو سوم آن تبخیر یا به سرکه تبدیل شود، حلال و پاک است.

(وَ يَجِبُ الْحَدُّ ثَمَانُونَ جَلْدَةً بِتَنَاوُلِهِ)، أَيْ شَيْءٍ مِمَّا ذُكِرَ مِنْ الْمُسْكِرِ وَ الْفُقَّاعِ وَ الْعَصِيرِ، مَعَ بُلُوغِ الْمُتَنَاوِلِ، وَ عَقْلِهِ وَ اخْتِيَارِهِ وَ عِلْمِهِ (وَ إِنْ كَانَ كَافِراً إِذَا تَظَاهَرَ بِهِ) أَمَّا لَوِ اسْتَتَرَ، أَوْ كَانَ صَبِيّاً، أَوْ مَجْنُوناً، أَوْ مُكْرَهاً، أَوْ مُضْطَرّاً لِحِفْظِ الرَّمَقِ، أَوْ جَاهِلاً بِجِنْسِهِ، أَوْ تَحْرِيمِهِ، فَلَا حَدَّ.

و به آشامیدن [مقداری از مَست کننده‌ها و آبجو و آب انگور جوشیده]، هشتاد ضربه تازیانه به عنوان حدّ [بر مرد و زن] واجب می‌شود، [بشرط آن‌که آشامنده‌ی آن، بالغ، عاقل و مختار بوده و از حرمت آن آگاه باشد]. و در صورتی که غیرمسلمان در مَلاء عام و آشکارا یکی از مَست کننده‌ها را بنوشد، [محکوم به حدّ می‌شود، نه تعزیر، امّا اگر پنهانی بنوشد، یا شرابخوار، کودک یا

دیوانه یا مُکْرَه یا برای حفظ جان خود، ناچار شود مقداری از آن را بیاشامد، و یا به مُسکِر بودن مایع یا حرمت شرعی آن ناآگاه باشد، حدّ نمی‌خورد].

(وَ يُضْرَبُ الشَّارِبُ عَارِياً) مَسْتُورَ الْعَوْرَةِ (عَلَىٰ ظَهْرِهِ وَ كَتِفَيْهِ) وَ سَائِرِ جَسَدِهِ (وَ يُتَّقَىٰ وَجْهُهُ، وَ فَرْجُهُ، وَ مَقَاتِلُه. وَ يُفَرَّقُ الضَّرْبُ عَلَىٰ جَسَدِهِ) غَيْرَ مَا ذَكَرَ (وَ لَوْ تَكَرَّرَ الْحَدُّ، قُتِلَ فِي الرَّابِعَةِ). لِمَا رَوَاهُ الصَّدُوقُ فِي الْفَقِيهِ مُرْسَلاً؛ أَنَّهُ يُقْتَلُ فِي الرَّابِعَةِ.

و ضربه‌های تازیانه بر پشت [و کمر] و کتف‌ها [و سایر اندامهای او] در حالی که برهنه و عُریان است، [و فقط عورت او پوشیده می‌باشد]، نواخته می‌شود. و از زدن تازیانه بر صورت و فَرج و مواضعی که بسبب وارد کردن ضربات تازیانه به آن، مانند قلب و سَر انسان می‌میرد، خودداری می‌شود، و ضربات تازیانه بر جاهای مختلف پیکر و تَن او، [به استثنای مواضعی که بیان شد]، پخش و پراکنده می‌شود. و اگر کسی [چندین بار مست کننده‌ای را بنوشد و] چند بار بر وی حدّ جاری شود، در بار چهارم کشته می‌شود، [به دلیل روایتی که مرحوم شیخ صدوق به طور مُرسَل در کتاب مَن لَا یَحضُرُهُ الفَقِیه آورده است که در آن روایت آمده است: " در بار چهارم کشته می‌شود"].

[حدیث مُرسَل در اصطلاح عبارت است از حدیثی که راوی، آن را از معصوم نشنیده، لیکن بدون واسطه از وی نقل کرده باشد و یا با واسطه نقل کرده، امّا واسطه را فراموش کرده و به فراموشی تصریح نموده و یا از روی عمد یا سهو، آن را نیاورده باشد و یا واسطه را با ابهام ذکر کرده باشد].

(وَ لَوْ شَرِبَ مِرَاراً) وَ لَمْ يُحَدَّ (فَوَاحِدٌ) كَغَيْرِهِ مِمَّا يُوجِبُ الْحَدَّ (وَ يُقْتَلُ مُسْتَحِلُّ الْخَمْرَ إِذَا كَانَ عَنْ فِطْرَةٍ) وَ لَا يُسْتَتَابُ، لِأَنَّهُ مُرْتَدٌّ مِنْ حَيْثُ إِنْكَارُهُ مَا عُلِمَ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ ضَرُورَةً (وَ قِيلَ: يُسْتَتَابُ) شَارِبُهَا عَنْ فِطْرَةٍ. فَإِنْ تَابَ، وَ إِلَّا قُتِلَ. وَ تُسْتَتَابُ الْمَرْأَةُ مُطْلَقاً.

امّا اگر شخصی چند بار مست کننده‌ای را بنوشد، [ولی پس از هر مرتبه نوشیدنِ مُسکِر، حدّ بر وی جاری نشده باشد]، تنها، یک حدّ بر او جاری می‌شود. [همان‌گونه که حکم سایر جرائمی که

موجب حدّ می‌شوند، همین است]. و مسلمانی که نوشیدن شراب انگوری را حلال می‌شمارد، اگر ارتدادش فطری باشد، کشته می‌شود. [و توبه داده نمی‌شود، زیرا وی بدلیل انکار یکی از ضروریات دین اسلام، مُرتَدّ شده است]. و برخی از فقها گفته‌اند: [کسی که نوشیدن شراب انگوری را حلال بداند و مرتد فطری باشد]، توبه داده می‌شود. [پس اگر توبه کرد، کشته نمی‌شود و در غیر این صورت کشته می‌شود. و زن توبه داده می‌شود، خواه مرتد فطری باشد، و خواه مرتد ملّی].

(وَ كَذَا يُسْتَتَابُ) الرَّجُلُ (لَوِ اسْتَحَلَّ بَيْعَهَا، فَإِنْ امْتَنَعَ) مِنْ التَّوْبَةِ (قُتِلَ)، مِنْ غَيْرِ فَرْقٍ بَيْنَ الْفِطْرِيِّ وَ الْمِلِّيِّ، وَ لَوْ بَاعَهَا غَيْرَ مُسْتَحِلٍّ عُزِّرَ. (وَ لَا يُقْتَلُ مُسْتَحِلُّ) شُرْبِ غَيْرِ الْخَمْرِ مِنْ الْمُسْكِرَاتِ، لِلْخِلَافِ فِيهِ بَيْنَ الْمُسْلِمِين.

و همچنین اگر [مرد مسلمانی] فروش آن را حلال بداند، توبه داده می‌شود. پس اگر [از توبه نمودن] خودداری و سرپیچی کند، کشته می‌شود، [بدون این‌که تفاوتی میان مرتد فطری و مرتد ملّی باشد. و اگر بدون آن‌که فروش شراب انگوری را حلال بداند، آن را بفروشد، تعزیر می‌شود]. امّا کسی که آشامیدن مست کننده‌های دیگر، غیر از شراب انگوری را حلال می‌شمارد، کشته نمی‌شود، [چون حرمت غیر از شراب انگوری، از ضروریات دین اسلام نیست، و نسبت به حرمت آن میان مسلمین اختلاف نظر وجود دارد، اگرچه حرمت آشامیدن آن مُسلم است].

(وَ لَوْ تَابَ الشَّارِبُ) لِلْمُسْكِرِ (قَبْلَ قِيَامِ الْبَيِّنَةِ) عَلَيْهِ (سَقَطَ الْحَدُّ) عَنْهُ، (وَ لَا يَسْقُطُ) الْحَدُّ لَوْ كَانَتْ تَوْبَتُهُ (بَعْدَهَا) أَيْ قِيَامِ الْبَيِّنَةِ، لِأَصَالَةِ الْبَقَاءِ. (وَ) لَوْ تَابَ (بَعْدَ إقْرَارِهِ) بِالشُّرْبِ (يَتَخَيَّرُ الْإِمَامُ) بَيْنَ إقَامَتِهِ عَلَيْهِ، وَ الْعَفْوِ.

و اگر نوشنده‌ی [مست کننده] پیش از قیام بیّنه و اقامه‌ی شهادت [گواهی دو مرد عادل]، بر او، توبه کند، [و ندامت و اصلاح او برای حاکم شرع مُحْرز شود]، حدّ از او برداشته می‌شود. امّا اگر پس از اقامه‌ی گواهیِ گواهان توبه کند، حدّ از وی ساقط نمی‌شود. [زیرا اصلِ استصحاب، مقتضی بقای حدّ است]، و در صورتی که خودش اقرار به نوشیدن شراب کند و پس از اقرار و اعترافش [به

نوشیدن شراب]، توبه کند، امام علیه السلام مخیّر است [که بر او حدّ جاری سازد و یا آن‌که او را ببخشد].

(وَ يَثْبُتُ) هَذَا الْفِعْلُ (بِشَهَادَةِ عَدْلَيْنِ، أَوْ الْإِقْرَارِ مَرَّتَيْنِ) مَعَ بُلُوغِ الْمُقِرّ، وَ عَقْلِهِ، وَ اخْتِيَارِهِ. (وَ لَوْ شَهِدَ أَحَدُهُمَا بِالشُّرْبِ، وَ الْآخَرُ بِالْقَيْءِ، قِيلَ: يُحَدُّ لِمَا رُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: " مَا قَاءَهَا إِلَّا وَ قَدْ شَرِبَهَا ". وَ لَوِ ادَّعَى الْإِكْرَاهَ، قُبِلَ)، لِاحْتِمَالِهِ، فَيُدْرَأُ عَنْهُ الْحَدُّ، لِقِيَامِ الشُّبْهَةِ (إِذَا لَمْ يُكَذِّبْهُ الشَّاهِدُ) بِأَنْ شَهِدَ ابْتِدَاءً بِكَوْنِهِ مُخْتَاراً.

و [نوشیدن شراب] با گواهی دادن دو مرد عادل یا دو بار اعتراف و اقرار [توسط شخص بالغ و عاقل و مختار]، ثابت می‌شود. و اگر یکی از آن دو گواه، علیه کسی گواهی دهد بر نوشیدن شراب، و گواه دیگر بر قِی کردن آن گواهی دهد، بنابر نظر برخی از فقها، حدّ بر او جاری می‌شود، [مشروط بر این‌که قی کردن و نوشیدن شراب که بر آن شهادت داده شده است، زمان، فاصله نینداخته باشد]. چون از حضرت امام علی علیه السلام روایت شده است که: " شراب را قِی نمی‌کند، مگر آنچه را نوشیده است ". و در صورتی که شرابخوار ادعای اکراه [در نوشیدن شراب] را بنماید، ، ادعای او مبنی بر اکراه، پذیرفته می‌شود. [زیرا احتمال وقوع اکراه و صحّت این ادّعا داده می‌شود، و در نتیجه به خاطر ایجاد شُبهه، و با توجه به قاعده‌ی؛ «تُدْرَءُ اَلْحُدُودُ بِالشُّبَهَاتِ» حدّ از وی برداشته می‌شود]. در صورتی که گواهان ادعای او را مبنی بر اکراه، تکذیب نکنند، [یعنی شاهد از ابتدا، شهادت داده باشد که او در آشامیدن آن، مختار بوده است].